



پدر من خطاکارم

(تعمقی کوتاه در راز اعتراف و بخشش خدا)

Père, j'ai péché

Jean Rémond

Edouard Privat Editeur, Toulouse 1967

۳	پیشگفتار
۵	راز توبه جوا بگویی چه نیازی است؟
۵	- بحران اعتراف
۸	- توانایی برای آغازی جدید
۱۰	- استقبال یک پدر
۱۲	- دو فرزند
۱۴	- گناه وجدانهای راحت
۱۷	نور خدا بر زندگی ما
۱۸	- معنی گناه
۱۹	- ملاقات با خدا
۲۰	- امتحان وجدان
۲۳	- دو عنصر ضروری
۲۷	پدر نسبت به تو گناه کرده ام
۲۸	- گناهکار و کلیسا
۳۱	- بیایید قایم موشک بازی نکنیم
۳۳	- تعهد قطعی
۳۴	- پشیمانی
۳۶	غناي بخشش
۳۷	- نیروی محرک توبه
۳۸	- از شمعون فریسی تا مریم مجدلیه
۴۱	- گفتگو با پطرس
۴۳	- محبت تا سرحد بخشش
۴۵	- همبستگی باز یافته
۴۷	در قدرت روح القدس
۴۷	- شرایط شفای معنوی ما
۵۰	- گفتگوی کشیش و شخص توبه کار
۵۳	- اعترافی که جنبه کاملاً شخصی دارد
۵۶	تابلوی بازگشت پسر گمشده اثر رامبراند

پیشگفتار

در کلیسا تجربه ای دوگانه از راز توبه وجود دارد: یکی تجربه مسیحیان که در محل اعتراف^۱ بمنظور درخواست بخشش گناهان نشان زانو می زنند و دیگر تجربه کشیشان که این اعترافها را دریافت نموده و بخشش را بنام عیسی مسیح به اعتراف کنندگان عطا می نمایند.

هم اعتراف کنندگان و هم کشیشان برای بازگو کردن دل زدگی و اضطراب خود بهم ملحق می شوند. اعتراف برای مسیحیان به منزله تکلیف شاقی است که بر آنها سنگینی می کند تا جایی که سعی دارند فاصله بین دو اعتراف را طولانی تر کنند. چنانچه کشیشان بخواهند با وجدانی بیدار در ایام قبل از عید به هنگامی که ساعات متمادی به اعتراف کنندگان متعدد گوش می دهند نماینده باوفای عیسی مسیح باشند، باید آنها را از عدم آگاهی به اعتراف ملامت کنند.

آنچه که در اینجا مستقیماً مورد تجدید نظر قرار می گیرد موجودیت «راز توبه» نیست بلکه نحوه درک این راز و طرز استفاده از آن می باشد.

مطالب صفحاتی که از نظر خواهد گذشت بر این مدعا نیست تا تمام آنچه را که در بالا گفته شد مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. همچنین هدف این نیست که این مطالب توصیفی بر راز توبه از نظر عقیدتی و الهیات باشد.

۱- محل اعتراف جایی است که اسقف یا کشیش بجای مسیح برکرسی داوری او نشسته و اعتراف گناهکاران را استماع می نمایند و چنانچه گناهکار واقعاً توبه کند، به نیابت از طرف مسیح مصلوب شده و برخاسته از مرگ و پیروز برگناه، او را مورد بخشش قرار می دهند.

البته چنین اقدامی در این ایام که مشی احیاء‌گر ناشی از شورای واتیکان دوم حکمفرماست، جستجوی شکل‌هایی جدیدتر از آئین‌های مذهبی که با راز توبه تطابق بیشتری داشته باشد بسیار مفید می‌بود.

با اینکه توجیه مناسب تعالیم دینی و احیاء شکل عملی راز توبه و تلاش در جهت گذراندن مجدد آن در قالب یک آئین توبه دسته جمعی ضروری می‌باشد، اما چنانچه نسبت به وجدان انسان که شاهد تمام این تغییرات است بی‌دقتی شود، سؤالاتی که در این میان برای آنها پیش می‌آید، احتمالاً بلا جواب باقی خواهد ماند.

مطالبی که در صفحات زیر خواهد آمد حاصل گفتگویی است بین عده‌ای از مسیحیان و گروهی از کشیشان. هدف از بازگویی این مطالب صرفاً کوششی است جهت مواجه شدن با راز توبه از موضع روحانی صادقانه تری که رفتار ما را در قبال آن از درون احیاء می‌سازد. این مطالب بصورت یادداشتهای تکثیر شده تا کنون مورد استفاده عده‌ای از مسیحیان و کشیشان قرار گرفته است و در اینجا تقریباً بدون تصحیح و دست‌خوردگی معرفی می‌شوند. امید می‌رود که با انتشار وسیع‌تر این مطالب خدمتی به دیگر مسیحیان کرده باشیم.

* * *

راز توبه جوابگوی چه نیازی است؟

اعتراف، توبه؟ نه این چیزها با سلیقه من جور در نمی‌آید. من از رفتن به محل اعتراف و شرح داستان زندگی خود برای کشیش وحشت دارم. درست است که گاه و بی‌گاه برای دیدن شما به آنجا می‌آیم اما همیشه با قدری تردید و دلهره. البته من ایمان دارم اما در بعضی از مواقع از خود می‌پرسم، آیا اعتراف واقعاً رازی چنین واجب و ضروری است و با همه حسابها آیا زندگی هر فرد بدون اینکه مجبور باشد گاهگاهی در مقابل شما زانو بزند بهتر خواهد بود؟ نه جداً پدر مقدس، اعتراف به چه درد می‌خورد؟

یکی از نویسندگان مجله‌ای مسیحی چنین می‌گوید: «اعتراف برای بسیاری از مردم بصورت موضوعی تحریم شده در آمده است. بعضی‌ها مخفیانه از آن انتقاد می‌کنند. صحبت صریح در مورد اعتراف دور از نزاکت تلقی می‌شود و این امر بصورت مسئله‌ای در آمده است اما قبول وجود این مسئله خود به منزله مطرح کردن ضمنی آن است.»

بحران «اعتراف»

ایمانداران درباره اعتراف چگونه فکر می‌کنند؟ جواب این سؤال از تعدادی پرسشنامه چنین بدست آمده است:

یک بانوی دکتر چنین می‌نویسد:

«من فکر می‌کنم که امروزه امر اعتراف به علت ویژگی خود با زمان ما مطابقت ندارد. مثلاً چگونه خوردن گوشت در روز جمعه یا خواندن فلان

کتاب را می توان گناه به حساب آورد؟ بنظر من قبل از هر چیز تعمق درباره گناه کاملاً ضروری است چون ما با علم به اینکه در دفعات بعد همان کلمات و همان جملات را تکرار خواهیم کرد مسئله اعتراف را هربار بصورت یکی از مکررات خسته کننده درمی آوریم. پس به این ترتیب اعتراف چیزی جز ریاکاری و دو روئی نیست چون بسیار آسان است که داستانهای زشت و بی اهمیت خود را برای شخصی تعریف کنیم و پس از خلاصی از دست آنها احساس پاکی نماییم و سپس بخشش و نان و شراب مقدس را دریافت کرده بعد از آن بدون اینکه در پی تلاش باشیم دوباره بهمان کارها بپردازیم و در همین حال ما از کنار گناهانی بزرگ چون گناه تمام جهان و گناه بر ضد محبت می گذریم ...»

یک بانوی کاتولیک چنین می نویسد:

«امر اعتراف در بسیاری از موارد چه از نظر روبرو شدن با کشیش و چه از لحاظ حضور در محل اعتراف صورت اداری به خود می گیرد. آنچه که بیش از همه کمبود آن محسوس است، رفتار صمیمانه بین اعتراف کننده و کشیش است هر چند امری ابتدایی بنظر می رسد.

من بعنوان یک زن بارها با سؤالات تکراری که عاری از نکات روان شناسی می باشد روبرو شده ام.»

یک استاد «فلسفه» چنین می گوید:

«گناه متقابلاً با احساس تقصیر همراه نیست همانظوری که تقدس با وجدان پاک ارتباطی ندارد.»

پولس قدیس می گوید: وجدان من مرا سرزنش نمی کند. خداست که داور من می باشد (رجوع کنید به اول قرن تیان ۴:۴).

این امر به ما نشان می دهد که روان شناسی احساسات را نباید با آگاهی از گناه اشتباه کرد. یک روانکاو بهتر از هر کشیش می تواند گره مشکلاتی را که زائیده احساس مجرمیت و تقصیر می باشد از هم باز نماید. جملاتی مانند «من بعد از اعتراف احساس سبکی می کنم» ناشی از احساسات می باشد. بنابراین نمی توان ایرادی بر آن گرفت، اما در عین حال در ارتباط با خدا و در نقش گناهکار نباید در این سطح قرار گیریم.»

ایمانداری دیگر چنین می گوید:

«بسیار مشکل است که ما از راه گناهان مرئی و ملموس یا بعبارت دیگر از راه گناهان مشخصی که به خاطر آنها مایلیم (بخصوص در تاریکی و بصورت ناشناس) طلب آموزش نماییم بتوانیم به امر اعتراف معنایی ببخشیم. گناهان دیگر ممکن است سنگینتر و جدی تر بوده و شامل انواع نارسائی ها و نواقص باشند ولی بیان کردن آنها چنان آسان نباشد. گناه چیست؟ تمام آن چیزهایی که از روی خطای ما، ما را از خدا و هموعان ما دور می سازد. آه که چقدر مشکل است بدانیم گناه ما واقعاً چیست؟»

مادر یک خانواده چنین می گوید:

«در حال حاضر عقیده دارم راز اعتراف از آن رو وجود دارد که همه ما موجوداتی اجتماعی می باشیم و هر گناهی که مرتکب می شویم گناهی است نسبت به نوع بشر.»

یک خانم ایماندار چنین می گوید:

«برای من اعتراف بمعنای ملاقات با خداست. ما از طریق نماینده خداوند در جستجوی موقعیت خود در مقابل او و نسبت به او می باشیم.

اعتراف در حقیقت به آن معنا نیست که ما بخود اتهام ببندیم بلکه بدین معناست که ببینیم چگونه به محبت خداوند پاسخ گفته ایم.»

نتیجه گیری از پرسشنامه ها نشان می دهد که اغلب مسیحیان به اعتراف اشتیاقی ندارند. آنها همانطوری که خود می گویند دوست ندارند که خطای خود را در معرض نمایش قرار دهند و اعتراف های تکراری شبهای عید گذر و میلاد و نیز رحلت مریم عذرا بر قلبشان سنگینی می کند.

موضوع از چه قرار است؟ آنهایی که برای اعتراف تعصب بخرج می دهند در حقیقت آزمایش وجدان را با کاتالوگ فروشگاهها اشتباه می گیرند. جزئیاتی که هم در آزمایش وجدان و هم در کاتالوگ فروشگاهها دیده می شوند، غالباً مشابهند، به استثنای تعرفه مجازات که به گمان این اشخاص فقط توسط کشیش تعیین می شود.

توانایی برای آغازی جدید

«توبه» بدون شک، امری مهم می باشد چون یکی از اجزاء تشکیل دهنده «اعتراف» است. با این حال «توبه» چون تعرفه ای متغیر نبوده و با بعد خطایای معترفه ارتباطی ندارد. توبه نتیجه موقعیت گناهکاران است که همه ما در زمره آنها قرار داریم. ما موجوداتی کامل نیستیم، باید بسوی خدا برگردیم، در خود تغییراتی ایجاد کنیم، بیشتر به خود آمده و زندگی از هم گسیخته خود را انسجام بخشیم. اعتراف که توبه را بسان طفلی دست در دست بدنال خود کشانده و راه می برد، هدفی جز پیوند انسان در مسیح و عظمت خدا ندارد.

انسان بدون کوچکترین واهمه ای از تهدید به دنیا می آید، او ساده دل و سرشار از امید است. می دانیم که انسان به خود خیانت می کند و خیانت های او متعدد و دائمی است. اگر او آرزوی آن را در سر می پروراند تا محیطی را

که در آن زندگی می نماید به بهشت برین تبدیل کند لازم است امکاناتی را برای خود فراهم آورد تا روزی از روزها بدون اینکه کمال وی به مخاطره افتد، قادر باشد همه چیز را از سر گرفته، هدف اصلی را مجدداً اعلام نماید. هر انقلاب درونی در بردارنده میل شدید و حتی نهفته ای است به بازگشت انسان به اتحادی که با خدا داشته است.

گناه عبارتست از امتناع یا گسستن از دیگران از خدا و از خود. مرگ بمعنای انسانی نیز خود یک گسیختگی است بنابراین مسیح به تحقیق آن را بعنوان پیوند با انسانهای گناهکار یا بعبارت دیگر با انسانهای محکوم به مرگ تجربه کرد. مسیح که «از بهر ما گناه گشت» (دوم قرن تیان ۵: ۲۱) با مرگ خود این گسیختگی یعنی گناه را از بین برد تا آن را به پیوند یا همبستگی تبدیل نماید.

گناه یک نوع گسستن است که غالب اوقات از روی بی ارادگی انجام می پذیرد، در حالی که توبه در اصل از نیرو سرچشمه گرفته و جهشی است ارادی جهت بازگشت بسوی خدا. توبه کردن دقیقاً به معنای تعویض پوست، از این رو به آن رو شدن و تغییر معیار ارزشها می باشد.

توبه چیست؟ توبه قبل از هر چیز عبارتست از تجسم شخص خود و قبول تصویری از خود که با آنچه آینه عادتاً نشان می دهد تفاوت دارد. توبه بمعنای آن است که با چاشنی کمی از مبالغه خود را فرد دیگری معرفی نماییم که ساده و متواضع تر از شخصی است که قبلاً شناخته شده بود. من اعلام می کنم که کوچک و ناچیزتر از آنم که بظهور می رساندم. توبه بمعنی فروتنی محض و فنا از دیدگاه این دنیا جهت تحلیل در راز سه گانه مقدس است.

توبه چیست؟ توبه به معنی تغییر نگرشها در رابطه با زندگی روزمره است و نه تنها عبارت از تغییر جهت، موضع و مقام اجتماعی است، بلکه

بمعنای برگشت و توجه با تمام قلب جهت بازگشت بسوی خدا می باشد و بخصوص بمعنای تغییر هدف و قبله دل و تغییر قطب زندگی ما می باشد با اعتماد کامل به اینکه آینده پیش روی ما گسترده خواهد شد.

بازگشت بسوی خدا از راه عمل است نه از راه اندیشه و تمایلات نیکو. با بازگشت بسوی خدا انسان در زندگی خود موجب تحولی می شود که این تحول شامل دو جنبه است: اول اینکه انسان بسوی پدر برگشته و دوم اینکه از گناهان خود روی می گرداند. این دو جنبه بقدری بهم پیوسته اند که گویی دو روی یک سکه هستند. در هر حال آنچه که مهم می باشد توجه به این است که یکی از جنبه ها همیشه از دیگری سرچشمه می گیرد یعنی با بازگشت به سوی خدا انسان از گناهان رو می گرداند.

کاملاً واضح است آنچه که روان بسیاری از مسیحیان را پر می سازد اندیشه گناهان خودشان است. پشیمانی از گناه، بدون شک طرز تلقی بسیار مفید ولی کاملاً ناکافی می باشد.

مسیح ما را به بازگشت بسوی خدا دعوت می نماید. او ما را دعوت می نماید تا در خود فرو رویم و برای برگشتن بسوی خدای پدر همانند پسر گمشده مثل مسیح، امیال، افکار و قلب خود را تغییر جهت دهیم یعنی خوشبختی در کنار وی را جستجو نموده و مشتاق با او بودن باشیم، نواقص خود را نسبت به او بدون تزویر تشخیص دهیم و با قلبی آکنده از فروتنی که همه چیز را تنها از او انتظار دارد به سوی او براه بیفتیم.

استقبال يك پدر

مفهوم ملاقات بین پدر آسمانی و فرزندان گناهکار او را عیسی در مثل «پسر گمشده» برای ما بازگو می کند. پدر پسر گمشده در کمال اضطراب

انتظار پسر خود را می کشد و با وجود لاغری مفرط و لباس مندرس، پسر خود را از دور شناخته علیرغم سالخوردگی خود و آنچه که گذشت در حالی که عجله دارد لحظه ملاقات را که آنقدر در انتظار آن بسر برده بود نزدیک نماید، بسوی وی می دود.

او پسر را در آغوش کشیده صورت او را غرق بوسه می سازد. پسرک باز می گردد چون خاطره مهربانیها و نیکوکاریهای پدری او را بخود کشانده است. او فقط مشتاق بازیافتن پدر خود می باشد و هیچ ادعای دیگری ندارد. بمحض اینکه آماده اقرار به گناه خود می شود محبت پر حرارت پدر و استقبال سرشار از عطف و او عبارتی را که پسر خود را برای ادای آن آماده کرده بود ناگفته باقی می گذارد و چون او بعنوان فرزند مورد قبول واقع می شود دیگر جرأت نمی کند خود را به عنوان خدمتکار عرضه کند. عشق پدری در یک چشم بهم زدن عشق فرزند را احیاء نموده و بقایای زبونی گذشته را از میان می برد.

داستان در اینجا خاتمه نمی پذیرد. پس از دیده بوسی ها، زندگی قبلی شروع می شود بدین معنی که پدر دستور می دهد تا زیباترین جامه ها را برای پسرش آورده انگشتری بدست و کفش بپایش کنند و گوساله پروار مخصوص جشن های بزرگ را ذبح کرده رقص و شادی نمایند.

عیسی توسط این تصاویر می خواهد که ما به محبت بخشاینده پدر و به استقبالی که او برای بازگشت ما بسوی خود در نظر گرفته است، پی ببریم.

انسان گناهکار بسان پسر گمشده خوار، خدای عادل را مجسم می نماید که باید حساب گناهان خود را به او پس داده و قول دهد که پرهیزکاری را پیشه خود سازد. بعبارت دیگر او تصور می نماید که خوشبختی خود را بصورت اجرت خدمتکاری دریافت خواهد کرد.

در ملاقات انسان گناهکار با خدا، خدا خود را کاملاً بصورت کسی جز داور ظاهر می سازد یعنی بصورت پدر و اما چه پدری! پدری که محبتش از همه چیز آگاه است اما از سرزنش خودداری می نماید، پدری که از روی نزاکت کمترین اشاره ای به گذشته ای که اینک به فراموشی سپرده شده است نمی کند، پدری که محبتش هرآنچه را که گناه از بین برده یا آلوده نموده است نجات می دهد.

در برابر این همه محبت کافی است انسان حرفی جز «بلی» بر زبان نیاورد و از محبت سرشار گشته و در مقابل اینکه در کمال بی لیاقتی مورد محبتی رایگان واقع شده که قادر است همه چیز را از نو بنا نهد، در سکوت گوش فرا داده به وجد درآید.

از خلال همه این چیزها ندایی عظیم برمی خیزد و ما را دعوت می کند که با اطمینان خود را به آغوش پدرمان بیفکنیم و ما را وا می دارد تا با عشقی دوست بداریم که حتی کلمات بکار رفته در مثل از بیان آن عاجز است و فقط در این اندیشه باشیم که این بار جوابمان بهتر از جواب قبل باشد.

دو فرزند

شاید بهتر باشد که جنبه دیگر مثل را که معنای آن برای اغلب مسیحیان تاریک می باشد بیشتر مورد بررسی قرار دهیم.

پدر مزبور دو فرزند داشت: دو فرزندی که قلب مسیحیان هرگز نسبت به آنها از تعادل برخوردار نبوده است. اخلاق سرمایه داری با داشتن اصول استوار سلسله مراتب، سنت، اکرام، توارث و نظم پایدار همواره بر مواردی که مورد تأیید و ترجیح آن بوده صحه گذارده است. فرزند خوب کدامیک از آنهاست؟ البته فرزند بزرگتر، آن کسی که رفتارش غیرقابل سرزنش بوده و

هرگز گناه نکرده است. این همان فرزندی است که اگر بسوی برادر کوچکتر خود سنگ پرتاب می کرد رفتارش مورد تصدیق ما قرار می گرفت و همان کسی است که ضعف پدر خود را سرزنش می نماید. خلاصه کلام فرزند بزرگتر، تو، من و ما هستیم یعنی همه آنهايي که فکر می کنند اصلاً نه به توبه و نه به بازگشت بسوی خدا احتیاج دارند بلکه در پناه وجدان پاک خود بسر می برند.

این انسان کامل و آدم پاکی که قادر نیست مگسی را بکشد، همان کسی است که در مقابل استقبال پدر از برادرش شورش می کند. او همان کسی است که می بخشد بدون اینکه از بخشش خود احساس شادمانی نماید، همان است که از روی ضوابط رفتار دیگری را نادیده می گیرد. او چون داوری است با قلبی خشک و گارسنی است که صورت حساب ارائه می دهد و کارمندی است که بدون راه دادن هیچ شکی به خود بین نیک و بد قاطعانه تصمیم می گیرد و بالاخره کسی است که به پرهیزکاری و هوش و رنگ پوست خود مباحث کرده ضعف و زیر دستان و گدایان و ولگردان و خانه بدوشان را بدون کوچکترین تردیدی از نظر وجدان از خود می راند.

فرزند دوم را همه ما بخوبی می شناسیم. تمام حرکات وی برای ما همانقدر آشناست که افکار و حالت درونی او. ما بوسیله او آگاه می شویم که بازگشت بسوی خدا که برای افراد سطحی عملی غیر ممکن می باشد، عبارت است از تغییر جهت اندیشه و میل به مخاطب قرار دادن خدا همچون شخصی زنده که در انتظار باز یافتنش می باشیم.

بازگشت بسوی خدا و توبه، در اصل برگشت به خود فروتنی و فقر باطنی را شامل می شود. پسر گمگشته همانی است که از ضعف خود تجربه عملی می آموزد و آن را تصدیق کرده اقرار می نماید که برای خوشبختی خود دیگر بهیچ اقدامی قادر نمی باشد.

ما این تصویر را با آرامش و خلوص نیت و آسایش خاطر کامل می‌پذیریم چون از آن کسب اطمینان می‌کنیم که در فاصله دو اعتراف نه قتل کرده‌ایم نه تخلف و نه دزدی و وجدان ما درست همانند وجدان برادر بزرگتر در راحتی کامل بسر می‌برد.

گناه وجدانهای راحت

پس اعتراف به چه درد می‌خورد؟

بالاخره که هستیم؟ خود را چه حساب کنیم؟ آیا خود را نمونه پرهیزکاری حساب می‌کنیم؟ آیا روزهای یکشنبه به کلیسا نمی‌رویم؟ پسر چرا خود را سرزنش می‌کنیم؟

* برای این خود را سرزنش کنیم که دارای وجدانی هستیم دائماً آسوده و بدون اینکه خود متوجه آن شویم خدا را به آهستگی و روی نوک پا ترک کرده‌ایم.

* برای این خود را سرزنش کنیم که خود را جزو گناهکاران محسوب نداشته و کسانی را که متهم کرده و لقب «مقصر» بر آنها می‌نهیم با انگشت نشان می‌دهیم. به این دلیل خود را سرزنش کنیم که از خود داور یا شاهد یا تماشاگر ساخته و بدین وسیله از دایره خانواده خود خارج می‌شویم.

گناهانی وجود دارند که ما آنها را به اراده و میل خود مرتکب می‌شویم و همچنین حالت دیگری از گناه وجود دارد که ما خود را در آن غرق می‌بینیم و به معنای تمامی اعمال و رفتاری است که ما را بدون آنکه بدان واقف شویم از خدا دور می‌سازد. ما فقط در مواردی «مقصر» هستیم که وجداناً نسبت به خدا قصور ورزیده‌ایم اما حالت ناخودآگاه خطاکار بودن ما نیز خدا را رنج می‌دهد زیرا که ما را از او دور نگاه می‌دارد.

ما هیچگاه نمی‌توانیم بگوییم که ما «بی‌گناه» هستیم. یوحنا قدیدس در این باره چنین می‌گوید: «اگر بگوییم که گناه نداریم خود را فریب داده‌ایم و راستی در ما نیست... و مسیح را دروغگو می‌شماریم» (ر. ک اول یوحنا ۸:۱-۱۰).

در صورتی که نمی‌دانیم در چه چیز از خدا دور شده‌ایم باید حداقل این دعای متواضعانه را با خود تکرار نماییم: «ای پدر، آنچه را که مرا از تو دور نگاه می‌دارد برایم آشکار ساز.»

و بالاخره باید بخاطر داشته باشیم که در نظر عیسی امر خطاکار بودن باید ما را از سنگسار نمودن دیگران باز دارد.

معدالک ملاحظه حال خطاکاران نمی‌تواند اساس برادری باشد. ما نمی‌توانیم برادر محسوب شویم به دلیل اینکه خطاکاریم چون این امر فاقد هرگونه مفهوم است. همچنین بخاطر نیکی ما نیست که خدا ما را دوست می‌دارد و نیکی‌هایش را به ما عطا می‌کند، بلکه بخاطر محبت خداست که ما نیک می‌باشیم و خدا چنان پاداشی را به رایگان به ما عطا می‌کند که هیچیک از اعمال ما نمی‌تواند شایسته دریافت آن باشد.

بخشش خدا به این دلیل نیست که ما از خطایای خود پشیمان شده در صدد جبران گناهان خود برآیم بلکه به این دلیل است که او ما را بی‌حد و حصر با محبتی که همه چیز را از نو خلق می‌کند دوست می‌دارد به این ترتیب است که آنچه را خراب کرده‌ایم ترمیم می‌شود مشروط بر اینکه محبت او را پذیرفته باشیم. در هر صورت ما پیوسته همه چیز را مدیون او هستیم و فقط باید خود را به محبت او واگذاریم در حالی که از فرط شکر و شادمانی خود را باخته‌ایم. خوشحالی خدا برای وفا به محبت خود و خوشحالی گناهکار برای دریافت بخشش می‌باشد و این خوشحالی متقابل بین گناهکار نادم و

خدایی است که او را می‌پذیرد. علاوه بر این اجتماع ایمانداران از اینکه خود را در حیطة محبت بی‌حد و حصر و رایگان خدا حس می‌کند و فراسوی هر حق و امیدی از آن برخوردار می‌گردد، از این شادمانی مسرور می‌شود.

* * *

نور خدا بر زندگی ما

مردی به نزد دکتری رفت به محض ورود، دکتر از وی پرسید:

- بسیار خوب دوست من از چه چیز شکایت داری؟

- از هیچ دکتر.

- خوب بالاخره از چه چیز رنج می‌بری؟

- از چیزی رنج نمی‌برم دکتر.

- ولی خوب دوست من اگر بدیدن من آمدی پس باید حالتان بد باشد؟

- نه دکتر به شما اطمینان می‌دهم که حال من بسیار خوب است.

اگر شما دکتر بودید تصور می‌کردید که مریض شما دیوانه است و حق هم داشتید چنین فکری بکنید. معه‌ذا داستان دکتر داستان بسیاری از اعتراف کنندگان است و اگر محل اعتراف قادر به تکلم می‌بود تا گفتگویی را که شنیده است بازگو نماید، ما از شنیدن آنها از تعجب دهانمان باز می‌ماند ... زیرا در محل اعتراف ما خود را همانند آن مرد در مقابل دکتر، در مقابل عیسی مسیح می‌یابیم.

مسیح نمی‌تواند بدون شرکت خودمان ما را نجات بخشد. اگر ما بخود نیابیم و درک نکنیم که گرفتار شده ایم برای شفای ما از گناه هیچ کاری از او ساخته نیست.

لوقای قدیس که اطلاعاتی از طب داشت گفته مسیح را چنین نقل می‌کند:

«تندرستان احتیاج به طبیب ندارند بلکه مریضان و نیامده‌ام تا عادلان را بلکه تا گناهکاران را به توبه بخوانم» (لوقا ۶: ۳۱-۳۲).

«پگی» شاعر معروف فرانسوی به سبک خاص خود با گفته بالا کاملاً همصدا می شود: «محبت خدا نمی تواند کسی را که جریحه دار نباشد مرهم نهد.»

اولین شرط ضروری برگشت بسوی خدا، پی بردن به گناهکاری خود است. بازگشت بسوی او امکان پذیر نیست مگر با وقوف به این امر که از وی روگردانیده ایم.

معنی گناه

تاریخ نجات بشریت همانطوری که در کتاب مقدس شرح آن را می خوانیم به ما می آموزد که معنی گناه در قلب ما همزمان با پی بردن به عمق محبت خدا افزایش می یابد.

هرقدر انسان بیشتر به ابعاد بی پایان محبت خدا و قدوسیت او پی می برد از خودخواهی و خطاکاری خود بیشتر آگاهی می یابد و هر قدر بیشتر در اندیشه خدا فرو می رود همانقدر بهتر می تواند آنچه که وی را از خدا دور ساخته است ارزیابی نماید.

هنگامی که انسان خود را در اطاقی تاریک می یابد نمی تواند هیچگونه اطلاعی از عیوب ساختمان و وضعیت ملک آن داشته باشد. قابلیت تشخیص اشیاء این اطاق بستگی به مقدار نور اطاق دارد. در صورتی که اطاق را با نور ضعیفی روشن کنیم نواقصی را ملاحظه خواهیم کرد که از دیگر نواقص بیشتر به چشم می خورند مثلاً سوراخی را که در دیوار است یا کیسه زباله را در گوشه ای خواهیم دید. اگر مقدار نور را افزایش دهیم چیزهای دیگری را واضح تر خواهیم دید مثل یک ترک در دیوار و تار عنکبوت و باز با زیاد کردن روشنایی نواقص جدیدتری به چشم خواهند خورد ...

بنابراین کشف گناهانمان بر عهده خود ماست. ما در تاریکی تقریباً مطلقاً که ما را از موقعیت گناهکارانه ای که در آن زندگی می کنیم کاملاً بی خبر باقی می گذارد، فرو رفته ایم. شناختن خدا به ما اجازه می دهد که خود را بهتر شناخته و وضعیت خود را نسبت به او بسنجیم چون او نور زندگی ماست. ما هرگز نخواهیم توانست کاملاً پرده از روی خطایای زندگیمان برداریم زیرا کشف خدا برای ما هیچگاه بطور کامل میسر نخواهد شد. نوری که او بر زندگی ما می تاباند به اندازه محبت اوست و از آنجایی که محبت او را حدی نیست نوری که ما برای زندگی خود از آن کسب می کنیم نیز چنین است.

بزرگترین قدیسان خود را خطاکارترین انسانها می پنداشتند. خطا از نظر کمیت برای آنها مطابق بود با خطایایی که ما بطور روزمره و با وجدانی کاملاً آسوده مرتکب آنها می شویم. البته آنها گرفتار وسواس نبودند ... اما چون خدا را بهتر از ما می شناختند و روح آنها توسط تماس با خدا و زندگی در خلوص با او تربیت یافته بود در مقابل کوچکترین کوتاهی نسبت به خدا حساسیت بیشتری بروز می دادند.

ملاقات با خدا

عیسی مسیح به ظلمات زندگی ما و دنیا نور خدا را می آورد. توسط عیسی و در اوست که محبت پدر بر ما منکشف می شود. ما با سیر و تعمق در او که پسر محبوب است می توانیم کشف کنیم در چه چیز گنهکاریم. این امر در شرح ملاقات عیسی با زکی در انجیل توضیح داده شده است (لوقا ۱۹: ۱-۱۰).

زکی مردی باجگیر بود، مردی که تمام اجتماع یهود در باره او با تحقیر صحبت می کردند. باجگیران به وصول مالیاتها به نام اشغالگران رومی قانع

نبوده بلکه از این امر سؤاستفاده شخصی نیز می نمودند و بدین ترتیب به مردم بیچاره اجحاف نموده اموال آنان را به نفع خود ضبط می نمودند. باری زکی ناگهان دست به کاری می زند که هرگز کسی انتظار نظیرش را از باجگیران نداشت. او نصف دارایی خود را به بیچارگان بخشیده و به جبران تمام بی عدالتی هایی که مرتکب شده بود به اندازه چهار برابر پس می دهد و این کار را می توان بازگشت حقیقی بسوی خدا دانست. چه چیزی اتفاق افتاد؟ جوابش ساده است: زکی عیسی را ملاقات کرده و او را نزد خود میهمان کرد. او با دیدن رفتار عیسی و گوش دادن به او خود را کشف کرد، خود یعنی مردی بی انصاف و دزد را که ثروتش از طریق تاراج و چپاول بدست آمده بود.

کسی که می گوید: «من هیچ بدی نکردم» یا «گناهی از من سرنزده است» از تصویری که برای خود ساخته بسیار بدور است. یوحنا رسول در این باره چنین می گوید: «او خود را فریب می دهد و راستی در او نیست» (رجوع کنید به اول یوحنا ۸:۱). چنین شخصی در حقیقت نابینا است و عدم بصیرت او به این دلیل است که عیسی مسیح که می توانست نور زندگی او باشد، در زندگیش حضور ندارد و این به اصطلاح «بی گناهی» وی بسادگی ثابت می کند که او خدا را نمی شناسد.

امتحان وجدان

از هنگام اولین قدم در راه اعتراف که آن را آزمایش وجدان می نامیم پی می بریم که تا چه اندازه گمراه هستیم. امتحان وجدان آن نیست که کتابی را برداشته و طبق آن از روی خطایای مرتکب شده خود پرده برداری نماییم.

کشیش ها در حال گوش دادن به اعتراف کودکان بارها مشاهده کرده اند آنها کتابی را که شامل تمام گناهان و خطایای ممکنه است باز کرده و در ضمن اعتراف برخی از گناهان را سطر به سطر خوانده و برخی از آنها را قلم می زنند.

در جواب خواهید گفت: «اما ... ما چنین رفتار نمی کنیم». عذر می خواهیم باید بگویم چرا، رفتار شما نیز اینگونه است، اما به آن واقف نیستید. البته شما کتابی در دست ندارید و به فهرست خطایا و گناهان مراجعه نمی نمایید معهدا فهرست خطایا و گناهان نزد شماست چه در مورد آنها به حافظه و عادات خود تکیه می نمایید. آن فهرستی را که سابقاً جهت اعترافات اولیه خود تهیه کرده و متعاقباً بارها مورد استفاده قرار داده اید عمیقاً در ته قلب شما حک شده است و اکنون بدون اینکه خود بدانید همیشه بهمان فهرست مراجعه می نمایید.

از اینگونه فهرستها نسخه های بسیار وجود دارد مانند نسخه های قدیمی، نسخه های باب روز نسخه هایی برای کودکان، جوانان و بزرگسالان ... سبک و نوع این جزوات هرچه باشد امری را تغییر نمی دهد. چیزی که ناپسند می باشد این یا آن فهرست نیست بلکه خود اصل مطلب یعنی استفاده از فهرستی جهت تشخیص خطاکاری خود، ناپسند می باشد.

این طرز تفکر خصوصاً در مورد کودکان خطرناک است چون کلمات و لغات این جزوات که توسط بزرگسالان تهیه می شود غالباً مجازی بوده و برای اطفال قابل درک نیست. نتیجه چنین می شود که در بسیاری از موارد آنها خود را به خطاهای مرتکب نشده متهم می کنند.

بعنوان مثال به دو نمونه اشاره می کنم که اگر راجع به موضوعی تا این حد جدی نبود بسیار خنده دار بنظر می آمد. دختر بچه یازده ساله ای خود را چنین

متهم می‌کرد: «ای پدر من وظایف زناشویی خود را به نحو احسن انجام نداده ام» و دختر بچه دیگری که حدوداً دارای همین سن و سال بود چنین اعتراف می‌کرد: «ای پدر من بدانگونه که باید به حوزه کلیسایی خود نمی‌رم» چگونه انتظار داشته باشیم کسی که به این اعترافات گوش می‌دهد با آنها جدی برخورد کند؟

این امر برای بزرگسالان نیز خطرناک می‌باشد.

اشخاص طبق عادت مراجعه به فهرستی که از کودکی بدست آورده‌اند، خود را بهمان خطاهای جزئی متهم خواهند ساخت که در طفولیت خود را به آنها متهم می‌کرده‌اند در حالی که نکات اصلی زندگی مردان و زنان مانند مسئولیت خانوادگی، شغل و زندگانی اجتماعی در نزد آنها سبب هیچ کوششی برای برگشت بسوی خدا نبوده و در اعترافات حتی اشاره‌ای بدانها نمی‌شود. چگونه مردان و زنانی را که در چنین شرایطی به اعتراف کردن ادامه می‌دهند مورد تحسین قرار ندهیم؟ و چگونه آنهایی را که نمی‌خواهند اعتراف کنند چون آن را مضحک می‌یابند درک ننماییم. من با آنها هم عقیده هستم: بلی این اعترافات بزرگسالان که در آنها خطایای کوچک کودکان مورد نظر بوده و تمام نکات جدی موجود در زندگی زنان و مردان بالغ فراموش می‌شود مضحک می‌باشد.

خطر دیگر این طرز رفتار چیست؟ محال است هیچ جزوه‌ای را بتوان با زندگی تمام آنهایی که از آن استفاده می‌نمایند وفق داد. همچنین این خطر پیش می‌آید که قسمتهایی از زندگی اشخاص در خارج از راز اعتراف قرار بگیرد.

بالاخره مهمترین نقص این روش در آن است که بر تصور ذهنی غلط از خطا و گناه مبتنی می‌شود و در همان حالت استوار می‌ماند. خطایا در یک

فهرست بصورت اعمال انجام شده در می‌آیند، بصورت اعمالی که نمی‌بایستی انجام می‌شدند یا بعبارت دیگر صورت قصور اخلاقی را بخود می‌گیرند. اما گناه، قصور در اخلاق نیست به این دلیل که مذهب، خلاق نمی‌باشد بلکه پدیده‌ای است که ما را به خدا، که شخصی زنده یعنی عیسی مسیح، پسر خدا که انسان شد پیوند می‌دهد.

مسیحی بودن به معنای «از مسیح» بودن و به عنوان عضو زنده بدن او زندگی کردن و مانند او و با او و در او توسط روح القدس جانبخش بصورت پسر حقیقی پدر زیست نمودن است.

گناه قصور در معیارهای اخلاقی نیست بلکه دور شدن از خدا از راه قصور ورزیدن در امر فرزند خدا بودن و «از مسیح» بودن است.

دو عنصر ضروری

امتحان وجدان شامل مراجعه به درون خویش است برای کشف چگونگی رفتارمان نسبت به پدر:

* آیا ما پسران حقیقی که در خلوص با پدر بسر می‌برند بوده و هستیم؟ آیا پسرانی هستیم که افکارمان افکار پدر و نیات مان نیات او باشد و پسرانی هستیم که اعمالمان شبیه اعمال پدرمان بوده است؟

* یا برعکس پسرانی گمشده بوده‌ایم که دور از وی زندگی می‌کرده‌ایم؟ تنها راه کشف چگونگی رفتار ما نسبت به پدر این است که خود را در مقابل عیسی مسیح، یگانه پسر پدر و سرمشق تمام پسران قرار دهیم. تنها اوست که وضع فرزندی را یعنی افکار خواسته‌ها و اعمال یک پسر را برای ما آشکار می‌سازد. او همه این چیزها را از طرق متعدد برای ما آشکار می‌سازد: از طریق انجیل که گزارش گر کارهایی است که او در گذشته در فلسطین

انجام داد. از طریق زندگی کلیسا، از طریق زندگی قدیسانی که از زندگی وی و از عشق فرزندی و پدری وی پیروی کرده اند، از طریق تعلیمات مربوط به سلسله مراتب و سنت و توسط کلمات و اعمال کاملاً ساده برادران که ما بطور روزمره از کنار آنها می گذریم.

برای انجام یک امتحان وجدان صحیح دو عنصر مورد احتیاج می باشد :
- زندگی خود را همانطوری که هست بدون آرایش و پیرایش در کمال سادگی و از جنبه های متنوعش ببینیم.

- توسل به روح القدس به تنهایی آن آگاهی ۱ را که عیسی مسیح از خود بجای گذاشته بود بخاطر ما آورده و امکان آن را می دهد که ما کشف نماییم آیا «از مسیح» بوده و «فرزند» می باشیم یا خیر؟ آیا صورت فرزند را داشته ایم یا خیر؟

عملاً امتحان وجدان را بطور ساده این چنین می توان انجام داد:

۱- طومار زندگی خود را در سکوت قلب و در مقابل دیدگانم می گشایم خود را در خانه با خانواده ... در محله با همسایگان و کسبه و رهگذران و بیگانگان ... در محل کار با رفقا و همکاران و سرانجام در تنهایی و سرشار از آرزوهای قلبی و خواسته ها و نقشه ها می بینم ... آنچه را که دیده ام و شنیده ام در فکر خود مجسم می کنم ... خود را در حال صحبت کردن و تلاش و زندگی مشاهده می کنم.

۲- در طول این «درون نگری» به طومار زندگی خود، امکان می دهم تا روح القدس در نهان و به آهستگی برای قلبم صحبت کند و این یا آن حرف مسیح و اعمال مختلف او را بخاطرم آورد؛ در واقع این یا آن حرف مسیح را در ضمن قرائت انجیل شنیده ام و برخی از حرفهای وی را از قول پاپ در رساله ای دیده ام ... فلان حرف یا عمل مسیح در زندگی فلان قدیسی که

می شناسم ظاهر گشت و آن یکی از حرفهای وی را که قبلاً شنیده بودم یکی از دوستانم تکرار یا عمل کرد.

به این ترتیب در حالی که با مسیح متحد هستم ... به او وامی گذارم تا توسط افکار و حرفها و اعمال خودش درباره افکار، حرفها، نیات و اعمال من، بدانگونه که آنها را بخاطر می آورم داوری کند.

اگر او بجای من بود هرگز فلان کار را نمی کرد، فلان فکر را در سر نمی پروراند و فلان میل و آرزو را مورد توجه قرار نمی داد. بر فلان نیت انگشت نمی گذاشت، فلان حرف را نمی زد و فلان عمل را انجام نمی داد. ولی من تمام اینها را کرده ام و خطاکارم چون «از او» نبودم و حالت «فرزند» را نداشتم.

اگر او بجای من بود حتی فلان کار را که من از آن سرباز زدم به انجام می رسانید، حرف صحیح می زد و فلان حرکت و فلان عمل را انجام می داد. من هیچکدام از اینها را نکرده ام و خطاکاری من از روی «سهل انگاری» است به این دلیل که در این حالت هم «از او» نبوده ام.

روشن ساختن مزایای چنین سلوکی بسیار آسان است: نخست چون با وجود چنین رفتاری نکته ای در زندگی یافت نمی شود که در مورد آن نیاز به برگشت بسوی خدا احساس نگردد. بنابراین در موقع اعتراف همیشه چیزی برای گفتن وجود خواهد داشت.

سپس، چون طومار زندگی ما از جلو چشمانمان می گذرد تمام زندگی ما می تواند از رحمت راز توبه بهره مند گردد و چیزی خارج از نظر باقی نخواهد ماند.

بنابراین امتحان وجدان الزاماً امتحان وجدان خودمان خواهد بود و نه از آن اولین فرد از راه رسیده.

پدر نسبت به تو گناه کرده ام

بدون شک چنین سخنانی را بر حسب اتفاق شنیده اید: «من احتیاجی ندارم درباره گناهانم با کشیش صحبت کنم چون آنها را مستقیماً به خدا اقرار می نمایم. این طرز اعتراف خیلی ساده تر است.»

چنین طرز فکری نشان دهنده ماهیت ایمان شخص است چون آشکار می سازد که این شخص مفهوم کلیسا راز اعتراف و کشیش را درک ننموده است. همانطوری که ژاندارک می گفت: «برای یک ایماندار کلیسا و مسیح یکی است و راز مقدس وسیله ای است قابل لمس که توسط آن مسیح از مرگ برخاسته، در میان انسانهای روی زمین به عمل می پردازد. رازهای کلیسا اعمالی قابل لمس هستند که توسط آنها انسان با مسیح زنده از راه او با پدر خود یعنی پدر همه ما ملاقات می کند. کشیش شخصی است که مسیح زنده از او بعنوان نماینده خود استفاده می کند. مسیح توسط کشیش عمل می کند و توسط اوست که با مسیح روبرو می شویم.»

بنابراین یک فرد ایماندار محال است که بین اعمال زیر یعنی بازگویی گناهان خود به خدا و اعتراف آنها به کشیش فرق بگذارد چون برای او هر دو اینها یکی است. او آگاه است که با اقرار خطاهای خود به کشیش آنها را نزد مسیح و پدر خود اقرار می نماید و نیز آگاه است که برای اقرار گناهان به مسیح و پدر خود او باید آنها را به کشیش اقرار نماید.

روزی شخصی به من گفت: «چرا در موقع اعتراف باید خطاها را جز به جز اقرار کنیم آیا بهتر نیست بگوییم من خطاکارم و بس؟ این چیزی است که از آن سردر نمی آورم و به این علت است که نسبت به اعتراف دلسرد هستم.»

و بالاخره اعتراف ما به ویژه از حالت یکنواختی خود که در بسیاری از ما دلسردی ایجاد کرده و موجب می شود که با عدم رضایت پیش خود بگوییم: «باز هم همان حرفها را تکرار کردم» خارج می شود. تکرار همان مطالب برای انسان محال است اولاً به دلیل اینکه زندگی ما از ماهی به ماه دیگر یکسان نمی باشد ثانیاً به این سبب که روح القدس هر بار همان جنبه های شخصیت مسیح و همان سخنان و حرکات او را بخاطر ما نمی آورد ثالثاً چون بین دو اعتراف شناخت ما از مسیح چنانچه زنده و فعال باشیم عمیق تر شده و بسط می یابد و بهمان اندازه نیز نور بیشتری به وجودمان خواهد تابید. آگاهی از گناه که گام به گام بدنبال کشف مسیح در ما پدیدار می گردد هر بار اعتراف ما را بصورت مرحله ای جدید در راه پیشروی بسوی پدر درمی آورد.

امتحان وجدان ما قبل از اعتراف در صورتی که عملی جدا از زندگی تلقی شود، نمی تواند بخوبی انجام گیرد. این امتحان فقط در صورتی حقیقی خواهد بود که در برخورد با زندگی دو حالت را در پیش گیریم: یکی تلاش پیوسته در اتحاد با مسیح عیسی در زندگی روزمره و «از او بودن» و دوم مروری در زندگی روزمره و در پایان هر روز. این مرور در روشنایی روح القدس باید آنچه را که در ما «از مسیح» بوده و آنچه را که «از مسیح» نبوده است آشکار سازد.

* * *

پاسخ این اندیشه را شورای «ترانت» این چنین می دهد: «سرور ما عیسی مسیح در موقع برشدن از زمین به آسمان، کشیشان را مقرر کرد تا نایبان او باشند و بعنوان رئیس و داور برای شنیدن تمام خطایای جدی و مهمی که مسیحیان مرتکب می شوند آماده باشند. کشیشان با قدرتی که همراه کلید ملکوت (رجوع کنید به متی ۱۶:۱۹) دریافت داشته اند رأی عفو و عدم بخشش گناهان را صادر می نمایند. در صورتی که توبه کاران گناهان خود را فقط بصورت کلی اظهار کنند و از ذکر نوع و جزئیات آنها خودداری نمایند، آشکار است که کشیشان نخواهند توانست بدون وقوف به واقعیت امر داوری را اجراء کرده و در تعیین کیفر عدالت را رعایت نمایند.»

همچنین بنظر می آید چنانچه ایمان داریم که اقرار خطاها به کشیش همانا اعتراف آنها به خداست پس باید اقرار آنها به کشیش بهمان ترتیبی باشد که اعتراف آنها در عمق قلب به خداست، چون هرگز در ته قلب راضی نمی شویم بگوئیم: «من گناه کرده ام و خطاکارم ... بلکه می گوئیم: «من به این ترتیب خطا کرده ام ...» و از تصریح آن ترسی نداریم.

گناهکار و کلیسا

دعایی که ما قبل از اقرار به گناهان خود می خوانیم حدودی را که اعتراف ما در آن جای می گیرد به وضوح مشخص می نماید. این دعا چنین است: «من به پدر قادر مطلق و به مریم عذرای پراز نعمت، به یحیی تعمید دهنده مقدس و به رسولان مقدس پطرس و پولس و به تمام مقدسان و به توای پدر من اعتراف می کنم که بسیار گناه کرده ام ...»

بعبارت دیگر نه تنها در برابر خدا بلکه همچنین در مقابل تمامی کلیسای آسمان و زمین خود را گناهکار می شناسم و کشیش هم بعنوان نماینده هر دوی آنها در برابر من است.

این کلمات بصورت نمونه ساده نگارش که برای حفظ صورت ظاهر خوانده می شوند نیستند بلکه این کلمات حقیقت عمیقی را برای هر یک از ما در خود نهان دارد یا حداقل باید در نهان داشته باشد. منظور از این حقیقت عمیق که ما آگاهیمان را در مورد آن از دست داده ایم معنای «کلیسایی» یا اشتراکی راز توبه می باشد.

ما رازها را همانند بسیاری از اعمال معنوی دیگر به حرکاتی فردی تبدیل کرده ایم که می باید تنها بین ما و خدا رخ دهند و به کسی جز ما و خدا مربوط نیستند. این یک اشتباه است چون گرچه درست است که تمام رازها فردی می باشند ولی آنها دارای زمینه ای اجتماعی نیز هستند. دعای قبل از اعتراف این امر را در مورد راز توبه به ما یادآوری می نماید. کلیسا، تمام و کمال، در این حرکت فردی من که برگشت بسوی خدا می باشد، متعهد است.

اگر از پدر دوری کنم در حقیقت از خانه وی که کلیسا می باشد دوری جسته ام و اگر از پسر روی گردانم از عروس او یعنی کلیسا روی گردانده ام.

اگر از کسی دوری نمایم که رهبر و سرور من می باشد بدین معنا است که از تمام بدن او جدا شده ام، چون کلیسا بدن مسیح است و او سر و سرور آن.

برگشت به نزد پدر بدون بازگشت به خانه او یعنی بین انسانها امکان پذیر نیست. من نمی توانم به سر بیبوندم بدون اینکه با تمام بدن پیوند داشته باشم. خلاصه کلام اینکه بازگشت بسوی خدا بدون بازگشت همزمان به کلیسا امکان پذیر نیست. برای اینکه خود را در برابر خدا گناهکار بدانم راهی جز این وجود ندارد که خود را در مقابل تمام کلیسا گناهکار بیانگارم زیرا در کلیسا و توسط کلیساست که خدا در میان انسانها حضور می یابد.

کلیسا از گناه من صدمه دیده و خود شاهد آن بوده و همچون مسیح از آن رنج برده است. برگشت من به سوی کلیسا به تهنید و اصلاح آن کمک

خواهد کرد و باید که کلیسا برگشت مرا شاهد باشد و با شادمانی خود عیسی شادمان شود.

اما من از راه توسل به کلیسا آن را نه تنها شاهد وضع خود می‌نمایم بلکه آن را فعالانه در برگشت خود بسوی خدا سهیم می‌سازم. به او ندا می‌دهم که در این برگشت مرا کمک نماید، مریم عذرا خدمتگذار عاری از گناه را که جوازش همیشه «بلی» است بیاری می‌طلبم. میکائیل را به کمک می‌خواهم که ملک مقرب و نماینده تمام ملائک می‌باشد همراه با نیرویی که خدا به آنها عطا کرد تا در مبارزه علیه ابلیس در خدمت انسانها باشند و همچنین یحیی تعمید دهنده را که در کنار رود اردن درباره توبه موعظه کرد به کمک می‌طلبم. از پطرس که عیسی را انکار کرد ولی از اشتباه خود به تلخی گریست یاری می‌خواهم. از پولس که کلیسای جدید را به علت نپذیرفتن عیسی عمیقاً زجر داد ولی پس از برگشت بسوی خدا آن را با شکوه و جلال تمام در تمام قلمرو روم گسترش داد استمداد می‌کنم. از تمام مقدسین دیگر آسمان و برادرانی که قبل از من راه پسر گمگشته و توبه کار را پیموده اند و از تمام برادران روی زمین که مانند من مایلند این راه را به پیمایند استمداد می‌جویم.

وقتی ما مقابل کشیش که در راز توبه نماینده کلیسا می‌باشد زانو زده و با دعای «من اعتراف می‌کنم» شروع می‌کنیم ... این دعا دارای معنی عمیق و وسیعی است. اما فاقد ارزش است مگر بعنوان نشانه اراده قطعی ما که هر روز از زندگی خود را با برادران ما که کلیسا را تشکیل می‌دهند، در اتحاد زندگی کنیم.

آیا ادراک ما از کلیسا به اندازه کافی است یا نه؟ آیا عادتاً این آگاهی را داریم که هر یک از اعمال ما به کلیسا نیز مربوط می‌شود؟ آیا چنین سؤال‌هایی را

از خود می‌کنیم که طرز زندگی ما آنطور که مردم آن را می‌بینند مایه افتخار کلیسا است یا مایه آلودگی آن؟ آیا طرز زندگی ما کیفیت اتحاد ما با مسیح و وفاداری ما را بالا می‌برد یا آنها را تضعیف می‌نماید؟ و آیا طریقه زندگی من شهادت کلیسا به مسیح زنده و خدای پدر را تقویت می‌نماید یا به آن صدمه می‌رساند؟

آیا به اندازه کافی به راز عمیق کلیسا پی برده ایم تا هر یک از ما درک کنیم گناهان و وسوسه‌هایی که بطور مداوم ما را به ستوه می‌آورند به منزله آزمایش آتشین برای محبت متقابل برادرانه ما می‌باشند؟ آیا اجتماع مسیحیان محل ریاکاری است که در آن هر یک از ما در پی آن هستیم که خود را فردی «پاک» جلوه داده و دیگران را بعلت گناهانشان از کلیسا طرد نمایم ... یا آیا این کلیسا عمق معنوی کافی دارد تا ما بتوانیم در مقابل یکدیگر به ضعف‌های خود اقرار کرده و توقعات خدا را بیکدیگر یادآوری کنیم و بیکدیگر کمک نماییم تا هر روز به صورت کامل تری از روز قبل با هم بسوی خدا برگردیم. «نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید ...» (یعقوب ۵: ۱۶).

بیابید «قایم موشک» بازی نکنیم

حال که برای اعتراف چهار چوبی در نظر گرفته ایم بیابید کوشش نماییم ببینیم چگونه می‌توان آن را بکار بست.

اغلب اعتراف‌ها بطور عمده به مثابه ادای یک سری اوارد طولانی با کلماتی تکراری است که ترتیب خواندن آن همیشه یکسان بوده و ممکن است گاهی بخاطر تنوع در ترکیب آن تغییراتی داده شود:

«ای پدر من اقرار می‌کنم که خواندن دعای خود را از یاد برده‌ام، اقرار

می‌کنم که مغرور، خودخواه و عصبانی بوده و پرخوری کرده‌ام ... و در روزهای مقرر روزی نگرفته‌ام ...»

اکنون سعی می‌کنیم مشخص نماییم که یک چنین اعترافی مبین چیست؟ نخست این اعتراف، اعترافی است که در نتیجه آزمایش وجدان که از روی فهرست تغییر ناپذیر همان گناهان همیشگی انجام می‌گیرد، «مفت» بدستمان می‌آید. این نوع اعتراف همانند آزمایش وجدان از روی فهرست خطایا برای کسی که به آن تن درمی‌دهد بسیار خطرناک است. خطر در این است که وجدان انسان تسکین پیدا می‌کند چون تصور می‌نماید که همه چیز را بیان کرده است (در ضمن یک چنین اعترافی با کلمات «همین و بس») کلماتی که برای اعتراف کنندگان کاملاً آشناست خاتمه می‌پذیرد). بنابراین نه تنها بدی‌های شناسایی نشده برجای باقی می‌مانند بلکه حصار خودخواهی که سرچشمه تمام آن بدی‌ها است بیش از پیش محافظت شده و هر اعترافی در واقع رضایت وجدان ما را تقویت می‌نماید. بدین ترتیب بعضی از مردان و زنان مسیحی می‌توانند بارها اعتراف نمایند و در ضمن بدون اینکه خود متوجه باشند موی دماغ برای خانواده، محله، اداره و کارخانه خود باشند.

این نوع اقرار «غلط انداز» است. بطور مثال در قسمتی از اعتراف خود چنین می‌گوییم: «من مغرور بودم.» اینگونه سخن گفتن بی‌معناست زیرا تمام انسانها ذاتاً بشکلی مغرورند. اینگونه محکوم کردن خود عاری از مفهوم است زیرا چنین اقراری از طرف هر کسی و در هر لحظه‌ای از تاریخ بشریت و در هر نقطه‌ای از جهان امکان پذیر است.

«غرور» کلمه‌ای است که آن را برای مشخص کردن سلوک قلب یا روح از طریق افکار، سخنان و اعمال خود بکار می‌بریم، غرور بخودی خود وجود ندارد چون هیچیک از ما غرور را در کوچه و بازار به چشم ندیده‌ایم اما اشخاص مغرور فراوانند.

کلمه «مغرور» صفتی است برای توصیف عموم انسانها، اما انسانیت بطور عموم وجود ندارد بلکه افراد به تنهایی و تک تک مطرح می‌باشند. انسانها همگی مغرورند منتهی غرور هرکس ویژه خود اوست و به دیگری تعلق ندارد.

پس اگر هر شخص دیگری می‌توانست حرفی را که من زده‌ام بزند، این نشان دهنده آن است که من حرفی را که می‌بایست می‌زدم، نزد چون برای اعتراف به گناهان عموم بشر نیامده‌ام بلکه برای اعتراف بگناهان خود حاضر شده‌ام.

بالاخره اینگونه اعتراف عمومی، اعترافی متعلق به زندگی شخصی مخصوص نیست و این نوع اعتراف فهرستی از گناهان معمولی است که بوسیله آن شخص خود را فریب می‌دهد.

تعهد قطعی

هنگامی که به خطاهای خود اقرار می‌کنم باید چنین بیندیشم این منم که اینجا هستم و نه دیگری، فردی هستم کاملاً ملموس و واقعی چون دارای خانواده خانه، محله، محل کار و روابط اجتماعی بوده و به اضافه دارای قریحه و استعدادهای خدادادی هستم. این شخص واقعی من هستم که به خطاهای شخصی خود اقرار می‌کنم.

پس شاید بهتر باشد که برای کشیش فردی آشنا باشم. کشیش آشنا بطور کلی مرا می‌شناسد و در صورتی که کشیش ناشناس باشد، بجا خواهد بود خود را به وی معرفی کنم، مثلاً بگویم: «من مهندس هستم و در فلان رشته صنعت، در فلان کارخانه به فلان کار مشغول می‌باشم. پدر خانواده هستم و چند فرزند دارم» یا «چند سال است که ازدواج کرده‌ام.»

من در ضمن اعتراف نباید در مقابل سپردن تعهد قطعی جهت واگذاری کامل شخص خود با تمام عیوب و خصوصیهایی که دارم دو دلی بخود راه دهم. اعتراف من در صورتی که جدی باشد نمی تواند بهیچ اعتراف دیگری شبیه باشد چه در مقابل محبت بی پایان و بی همتایی که خدا نسبت به من دارد، روال جواب دادن نیز بی همتا می باشد. گناهان من از آنجایی که به من تعلق دارند نمی توانند از هیچ نظری به گناهان شخص دیگری شبیه باشند. در این میان من نباید این امر را از نظر دور دارم که اعتراف می تواند بدون اینکه به داستانی پرماجرا تبدیل شود بسیار خصوصی باشد. دختر بچه ای در اعتراف خود چنین می گوید: «موقعی که برادر کوچکم به من پشت کرده بود زبانم را به روی او دراز کردم.» این اقرار در عین اینکه خصوصی است محتاطانه نیز می باشد. او در گفتن زیاده روی نمی کند و در ضمن آنچه را که باید بگوید بیان می کند. در واقع او به دو حرکت خطاکارانه خود اقرار می نماید به حرکاتی که مشابه آنها را کس دیگری در زندگی پیاده نکرده است چون بجز او هیچ کس دیگری خواهر بزرگتر پسر بچه نیست. دخترک می توانست بگوید: «من در ابراز محبت و وفاداری قصور کرده ام.» ولی در این صورت او هیچ چیز را اقرار نمی کرد چون هر کسی در این دنیا می تواند عین همین اقرار را بنماید.

پشیمانی ...

مشخص کردن گناهان، کار بسیار خوبی است. اما پشیمانی از کرده خود بهتر از آن می باشد.

در واقع برای اقرار خطاها انسان باید نه تنها آنها را مشخص و معلوم نماید بلکه بخاطر آنها متأسف نیز باشد. شورای ترانت تأکید دارد که

«ندامت درد و کراهتی است که روح انسان در نتیجه ارتکاب خطاها به همراه تصمیم راسخی که می گیرد تا دیگر در آینده خطا نکند به آن مبتلا می شود.»
شورا چنین می افزاید: «ندامت برای طلب آموزش گناهان بسیار ضروری است.»

اعتراف به گناهان در نزد خدا بر این فریضه مبتنی است که فرد بسوی خدا برگشته است چون پسر گمگشته خطایای خود را از راه دور اقرار نکرد بلکه پس از پیمودن راه رفته که او و پدرش را از هم جدا می کرد، در آغوش پدر اعتراف نمود.

همانند پسر گمگشته آن امری که در نتیجه اعتراف باید ما را به آغوش پدر باز گرداند نه تنها افسوس از این است که از برکات وی محروم شده ایم، بلکه به ویژه پشیمانی صادقانه ای است از اینکه پدری را که به ما محبت می کند و ما او را غمگین می سازیم ترک گفته ایم.

* * *

غناى بخشش

دلیل اینکه بسیاری از مسیحیان در خود احتیاجی به دریافت راز توبه احساس نمی‌کنند این است که دست آورد این راز را در زندگی خود نمی‌بینند و از دیدگاه آنان این راز فاقد هرگونه سازندگی است.

بهمین جهت بنظر می‌رسد که هم اکنون باید کوشش کنیم تا با هم برکات معنوی راز توبه را معلوم و مشخص نماییم و پس از آنکه موفق شدیم آنها را بهتر تشخیص دهیم می‌توانیم از آنها بهتر بهره‌مند شویم. در واقع تعالیم کلیسا در مورد رازها به ما می‌آموزند که یک راز، عملی است قابل رؤیت که در آن خدا با تمامی محبت، خود را به ما واگذار می‌کند اما برکتی که از آن حاصل می‌شود برابر است با ایمانی که برای کسب آن به همراه داریم. انسان نمی‌تواند چیزی را که نمی‌داند باور کند پس چگونه ما می‌توانیم از برکات راز توبه بهره‌مند شویم در صورتی که از آنها بی‌اطلاعم؟

با توجه به زندگی خود در برابر خدا ما به اشتباهات و خطایای خود پی می‌بریم و از ضعف و سستی خود آگاه می‌شویم از طرف دیگر اعتراف به خطایای خود عملی است که برای ما بخودی خود تحقیرآمیز و گران است. چنین بنظر می‌رسد نتیجه راز توبه این است که ما نسبت به خدا در موقعیتی سرشار از حقیقت واقع می‌شویم چون راز توبه ما را در حالتی از فروتنی و فقر درونی قرار می‌دهد.

بعلاوه این امر که ما مجبور می‌شویم رفتار بد خود را رد کنیم این نتیجه را در بردارد که ما در مقابل شر و بدی مصنوعیت می‌یابیم. گفته می‌شود که انسان در مقابل بدی و شری که مورد قبول وی نیست قوی‌تر می‌باشد تا در مقابل شری که با آن موافق است.

نیروی محرک توبه

هیچکدام از سخنان فوق غلط نیست و با ادای آنها انسان احساس می‌کند که سخنان جالبی در مورد چیزهایی که راز توبه به همراه می‌آورد، بر زبان آورده است اما در واقع هیچ مطلب مهمی ادا نشده است.

پسر گمگشته با انداختن خود به آغوش پدر به بیان دو کنش قلبی خود می‌پردازد: اول اینکه او در مقابل پدرش فروتن و فقیر است و دوم اینکه او خطایای خود را از راه اقرار مذمت می‌کند ... (رجوع کنید به افسسیان ۱۶:۵). با این همه تمام اعمالی که پسر انجام داده، یعنی فروتنی و اقرار به گناهان به دلیل تجدید خاطره محبت پدر بوده ... و هیچکدام اینها تغییری در حال وی ایجاد نمی‌نماید، از لاغری و گرسنگی وی کاسته نمی‌شود و او بصورت ژنده پوش با قلبی مسخر غم باقی می‌ماند ... بهترین نیات روح او، وی را بدست غم و غصه می‌سپردند.

آخرین شانس او ناکامی نیست بلکه همان عملی است که پدرش انجام می‌دهد: اعمال خود او فقط آنچه را که پدرش می‌خواهد انجام دهد امکان‌پذیر می‌سازد.

پس به این ترتیب مراجعه سریع ما به مثل پسر گمگشته این امر را بر ما روشن می‌سازد که علت اصلی شکست ما دریافتن جنبه سازنده راز توبه، جهت نگاه ما می‌باشد و نگاه ما بر حسب عادت بسوی اعمالی معطوف است که خودمان آنها را انجام می‌دهیم. اما جنبه سازنده راز توبه در اعمالی نیست که انسان آنها را انجام می‌دهد بلکه در کنشها و اعمالی واقع است که خدا برای انسان به انجام می‌رساند. تشخیص حقارت خود و مذمت خطایای خودمان چیزی نیست جز جوازی که آزادی ما به محبت بی‌پایان خدا می‌دهد تا او ما را از محبت بی‌دریغش سرشار سازد، از طرف آزادمنشی خودمان.

پس جستجوی وجهه سازنده راز توبه باید شامل کشف آن چیزی باشد که خدا در محبت خود برای ما انجام می دهد.

آنچه که خدا برای ما انجام می دهد بسیار ساده است: او ما را می بخشد. آئین عفو این امر را برای ما واضح می سازد اما غنایی را که از بخشش عاید ما می شود روشن نمی کند.

طریقه ای که ما توسط آن اثرات این بخشش را نمایان می سازیم در چند کلمه زیر خلاصه می شود: «یک حرکت پارچه گردگیری که تمام گذشته را می زداید.» این طرز بیان قدری ساده گرا می باشد اما ضرر ساده نگری کمترین است چون بدبختانه مهمترین مطالب از نظر ما دور می ماند.

بهترین طرز کشف غنایی که از بخشش خدا حاصل می شود این است که به آنچه عیسی در انجیل برای ما مکشوف ساخته است گوش فرا دهیم.

از شمعون فریسی تا مریم مجدلیه

نخستین متن از انجیل که این امر را بخوبی روشن می سازد شرح گفتگوی عیسی با شمعون فریسی است.

عیسی به منزل یک نفر فریسی دعوت شد (لوقا ۷: ۳۶-۵۰) و به همراه بسیاری از مدعوین سر میز نشست. ناگاه زنی به مجلس وارد شد. انجیل به ما می گوید که اهالی شهر همه می دانستند که این زن فاحشه است.

او گریبان نزدیک پایهای عیسی نشست و شروع به شستن پایهای او نمود. وی آنها را با اشک چشمان خود شسته و با موی سر خود خشک می نمود و پس از بوسیدن، آنها را به عطر تدهین کرد.

فریسی با خود می گفت: «اگر این شخص نبی بودی هر آینه دانستی که این کدام و چگونه زن است که او را لمس می کند زیرا زن گناهکاری است» (لوقا ۷: ۳۹).

برای درک آنچه عیسی در دنباله صحبت جواب می دهد نباید این امر را از نظر دور داشت که عیسی به این اندیشه فریسی که «این زن گناهکار است» جواب می دهد.

عیسی مثالی می آورد. درسی که از آن می توان گرفت بسیار روشن است. شمعون فریسی پس از آنکه از طرف عیسی تحت سؤال قرار می گیرد آن را این طور بیان می کند: «از بین دو نفر بدهکاری که قرضشان توسط شخصی بخشوده شده باشد کسی محبتش نسبت به آن شخص بیشتر خواهد بود که قرض بیشتری مورد بخشودگی قرار گرفته باشد، بنابراین اهمیت قرض بخشوده شده از راه محبت ابراز شده مورد قضاوت قرار می گیرد.»

اما عیسی به نقل مثل اکتفاء نمی کند و برای اینکه شمعون بتواند این مثل را بهتر درک نماید آن را مورد تطبیق قرار داده و می گوید: «آنچه که هم اکنون گفته ام، درباره شما دو نفر بوده است یعنی درباره تو شمعون که در مقابل من ایستاده ای و این زن که در پای من نشسته است.»

تو گفته ای آنکسی بیشتر محبت می کند که قرض بیشتری از او بخشوده شده باشد. قضاوت تو بسیار خوب است شمعون. اکنون ببینیم این مثل با شما دو نفر چگونه ارتباط پیدا می کند.

اگر عیسی در ارتباط دادن مثل به شمعون و زن فاحشه تردیدی به خود راه نمی دهد به این دلیل است که در نظر او هر دوی آنها نسبت به خدا بدهکار هستند. مورد زن فاحشه برای همه حتی برای خویشان وی کاملاً آشکار است در صورتی که مورد شمعون موردی است متفاوت چون شمعون شهرت مردی را داشت که صالح و عاری از خطا و پیرو وفادار قوانین موسی بود و خود وی نیز درباره خود چنین می پنداشت. پس عیسی به مقایسه رفتاری که شمعون و زن فاحشه نسبت به وی در پیش می گیرند می پردازد:

- من به خانه تو آمدم و تو (طبق رسم و عادت) آب جهت شست و شوی پایهایم نیاوردی، در صورتی که او آنها را با اشک خود شست و شو داد.
- تو مرا نبوسیدی، لیکن این زن از وقتی که داخل شدم از بوسیدن پایهای من باز نایستاد.
- تو سر مرا به روغن مسح نکردی، لیکن او پایهای مرا به عطر تدهین نمود (لوقا ۷: ۴۴-۴۶).

مقایسه این دو رفتار آشکارا برای شمعون طاقت فرسا می باشد. از این مقایسه چنین برمی آید که رفتار شمعون سراپا بی توجهی بوده در صورتی که رفتار زن فاحشه سراسر محبت بوده است. کدامیک از آنها محبت بیشتری را به عیسی ابراز داشته است؟ جواب این سؤال تردیدپذیر نیست: فاحشه. عیسی چاره ای ندارد جز اینکه نتیجه گیری کند. او می گوید: شمعون تو خود گفته بودی آنکس بیشتر محبت می کند که قرض بیشتری از او بخشوده شده باشد. پس در مورد شما دو نفر نتیجه چنین است:
تو اشتباه کردی شمعون. در اعماق قلب خود می گفتی: «این زن گناهکار است.» درست است که او گناه بسیار کرده است اما گناهانش بخشوده شده اند و دلیل آن محبت اوست.

اما درباره تو، شمعون که خود را داور او قرار داده ای تو محبت او را محکوم می کنی در صورتی که خود محبت ناچیزی را ابراز می داری و بدین جهت به تو کم بخشوده شده است. تو فکر می کنی که خطایی نداری تا مورد بخشش واقع شود لیکن در اشتباهی شمعون تو هم موارد بسیاری جهت بخشایش داری چون هر انسان دنیایی از بی عدالتی است. تو چون خود را صالح به حساب می آوری خطایای خود را نمی بینی.
از شما دو نفر، خطاکار آن کسی نیست که تو فکر می کردی زیرا این زن بخشوده شده است در صورتی که تو در گناه خود باقی هستی.

شرح این رویداد ما را کمک می کند تا آنچه که خدا در راز توبه برای ما انجام می دهد درک نماییم.
اگر محبت علامت بخشودگی است بخشش خدا در قلب کسی که مورد بخشش قرار گرفته، سرچشمه محبت است.

بخشش خدا علامت والای محبت او می باشد و علامت مشخصه ای است «فراتر» از زیباترین عطایایی که خدا می تواند به ما عطا کند. بخشش در اثبات محبت از زیباترین عطایا نیز فراتر می رود چرا که وفای تزلزل ناپذیر و محبت خدا را نسبت به ما آشکار می سازد.

بخشش بخاطر پاسخ محبتی که در قلب ما ایجاد می کند، از عطیه ساده الهی مؤثرتر می باشد و همینطور نسبت به این عطیه ساده در قلب ما و توسط محبت متقابل بین ما و خدا تأثیر عمیق تری برجای می گذارد.

انسان باید مطلب فوق را درک کرده و آن را در قلب خود احساس کرده باشد تا بتواند خوش بینی کلیسا را نسبت به گناه که آن را گاهی جسارتاً «خطای فرخنده» می نامد برای خود تشریح نماید. ترزای قدیس در حالی که گریان و از خطایای خود پشیمان بود بعلت اینکه هر نوبت بخشش باعث می شود که محبت در قلب وی احیاء شده عمیق تر گردد از خطایای خود شاد می گشت.

گفتگو با پطرس (یوحنا ۲۱: ۱۵-۱۹)

جریان گفتگوی عیسی با پطرس هنگامی که مسئولیت کلیسا را بعهد او واگذار می کرد به ما می آموزد که چگونه بخشش باعث رشد محبت خدا در قلب انسان می گردد.

عیسی خطاب به پطرس چنین می گوید: «آیا مرا محبت می نمایی؟»

این سؤال برای پطرس یادآوری بس سوزانی از گذشته بود: او بیانات آتشین خود را در لحظات خیانت یهودا در خاطر خود مجسم می نمود. عیسی بعلت خشم همه از خیانت یهودا چنین گفت: «همه شما امشب در من لغزش خورید، پطرس که خود را قوی تر از دیگران و دارای قلبی سرشار از محبت به حساب می آورد چنین اضافه کرد: «هرگاه همه لغزش خورند، من هرگز نخورم» و چون عیسی می خواست با پیشگویی منکر شدن پطرس توجه او را به گستاخی اعتماد به نفس وی جلب نماید پطرس با حدت بیشتری چنین زبان به اعتراض باز نمود: «هرگاه مردنم با تو لازم افتد ترا هرگز انکار نکنم...» (مرقس ۱۴: ۲۹-۳۱ و رجوع کنید به متی ۲۶: ۳۳-۳۵).

پطرس در خاطر خود وقایعی را مجسم می کند که پس از اظهارات دلچسب وی رخ داد: توقیف عیسی، انکارات خود او در ایوان خانه رئیس کهنه و به ویژه ... نگاهی که بهنگام منکر شدن او بین او و عیسی رد و بدل شد و او را در آشفتگی فرو برد نیز شبی را که در طول آن او در نقطه ای از شهر به گریستن پرداخته بود. بدین ترتیب محبت او که توسط بخشش تازه شده است دیگر اجازه نمی دهد که کلمات و سخنان سابق بر زبانش جاری شوند.

- «پطرس آیا مرا محبت می نمایی؟» کلمه ای که عیسی در این جمله از آن استفاده می نماید نشانگر چنان کمالی از محبت است که پطرس جرأت نمی کند برای پاسخ دادن آن را بکار برد. او جواب می دهد: «خداوندا تو می دانی که ترا دوست می دارم.» ولی فعلی که بکار می برد فقط این مفهوم را دارد که تو خوب می دانی که نسبت به تو علاقه دارم، اما این اظهار، تصدیقی است کاملاً محتاطانه!

عیسی همین سؤال را سه بار تکرار می نماید ولی بار سوم همان کلمه را بکار نمی برد بلکه از کلمه ای استفاده می کند که پطرس در دو پاسخ اول با

کمال احتیاط آن را بکار برده بود. این کلمه بقدری بجاست که پطرس خود را گم می نماید: «مرا دوست می داری؟»
- «خداوندا تو بر همه چیز واقف هستی، تو می دانی که ترا دوست می دارم.»

عیسی مأموریت خود را موقعی به پطرس عطا می کند که از وی سه بار اقرار به ناپایداری محبتش می گیرد. از این پس او می داند که می تواند بر روی پطرس حساب کند، چون از طریق همین شخصی که دیگر بر توانایی خود تکیه نمی کند، خود عیسی خواهد توانست با نیروی روح القدس کار خود را عملی نماید. «وقتی که جوان بودی ... هر جا می خواستی می رفتی ... ولی بعداً دیگران ترا بجایی که نمی خواهی خواهند برد.»

بدین ترتیب بین شام آخر و صحبت در کنار دریاچه محبت پطرس نسبت به عیسی تحت اثر احیاء کننده بخشش، عمق بیشتری پیدا کرد یعنی او آنچه که از فروتنی و فرمان برداری کم داشت بدست آورد.
این امر در مورد خود ما هم صادق است: محبت ما نسبت به مسیح و پدر او تحت اثر احیاء کننده بخشش در حساس ترین حالات یعنی درست در حالتی که ما خطا کرده ایم عمیق تر و استوارتر می شود.

محبت تا سرحد بخشش

عیسی توسط مثل «بدهکار بیرحم» (متی ۱۸: ۲۳-۳۵) به ما تعلیم می دهد که بخشش خدا این توانایی را به ما می بخشد که برادرانمان را همانطور دوست بداریم که خدا ما را دوست می دارد.

بخشش خدا سرچشمه محبتی نسبت به برادرانمان است که باید تا سرحد بخشش ما نسبت به آنها برسد. به عبارت دیگر بخشش خدا سرچشمه محبتی

است که نه تنها باید تا انتهایش برود بلکه ضروری است فراتر از هدیه ما به آنها که شاید در نظر آنها ناچیز بوده است، باشد. بخشش خدا سرچشمه وفای در محبت است که در مقابل تمام آزمایش‌ها، توهین‌ها و خیانتها پایدار می‌ماند.

اگر عیسی بوسیله این مثل ما را دعوت می‌کند تا همانطوری که ما توسط پدر آسمانی خود بخشوده می‌شویم، برادرانمان را از راه محبت ببخشیم، به این دلیل است که توسط روح القدس که او از راه بخشش خود در ما مستقر می‌نماید، ما را به اجرای آنچه که او از ما طالب است قادر می‌سازد.

چنانچه خود که هم اکنون بخشوده شده‌ایم به برادران خود محبتی توأم با بخشش ابراز نداریم مثل این است که نسبت به محبتی که شاهد آن بودیم و نسبت به نیروی محبتی که توسط بخشش دریافت شده در ما مستقر گردیده است بی‌وفایی کرده‌ایم.

محبت خدا نسبت به ما بهیچ وجه به آبی که آن را می‌توان در کوزه ریخته نگهداریش کرد شباهت ندارد بلکه بیشتر به آب تندی شبیه است که در یک جوی جاری بوده و همیشه به پیش می‌رود.

بدا بحال کسی که محبت خدا را در خود نگاه داشته و از سرازیر شدن آن از قلب خود بسوی تمام کسانی که با وی روبرو می‌شوند ممانعت نماید. چنانچه هر ذره‌ای از محبت خدا که دریافت می‌داریم در خود زندانی نموده و از کاربرد آن برای ایثار محبت به دیگران امتناع ورزیم آنگاه است که این محبت ما را محکوم می‌نماید زیرا ما را مثل زغال گداخته‌ای خواهد سوزاند. آنچه که بدست می‌آوریم رایگان است، تمام آنچه که از دادن آن به رایگان امتناع ورزیم از ما پس گرفته خواهد شد.

بخششی که ما دریافت می‌کنیم به رایگان است پس هرگاه ما از بخشیدن دیگران امتناع ورزیم بخششی به ما عطا نخواهد شد.

همچنین هرگاه از انجام خوبی نسبت به دیگران امتناع ورزیم خوبیهای خدا نسبت به ما در قیاس با آن به ما عطا خواهد شد.

بهنگام تأمل بر روی این سخنان باید از تفکر نسبت به اشخاصی که می‌شناسیم خودداری کنیم چون این کلمات در مورد هر یک از ما صادقند. ما هر روز در اندیشه و قلبمان بهانه‌هایی برای سرزنش دیگران جمع‌آوری می‌کنیم تا این بهانه‌ها را همین امروز یا فردا و شاید در تمام مدت زندگی برای سرزنش دیگران از راه فکر، سخن یا عمل بکار بندیم.

ما بر حسب گله‌هایی که هر روز نسبت به دیگران در خود انباشته می‌کنیم قضاوت‌هایی کم و بیش قاطع بر علیه آنها داریم و با اینگونه قضاوتها آنها را در گذشته گناهان‌شان زندانی می‌کنیم در حالی که باید آنها را از این قید رهایی بخشیم. به این ترتیب ما در واقع آنها را به مرگ محکوم می‌نماییم چون از «احیای» ایشان برای یک زندگی جدید جلوگیری کرده‌ایم. در حقیقت، بخشش و خودداری از قضاوت هر دو یکی است.

آیا ما می‌دانیم این محبت بسیار قوی که منجر به بخشش کامل و عدم قضاوت می‌گردد و در طول زندگی خود با هم‌نوعانمان اینقدر به آن نیازمندیم، از خود بخشش خدا و از تجربه‌ای که از بخشش در راز توبه بدست می‌آوریم، ریشه می‌گیرد؟

همبستگی باز یافته

عفو همچنین شامل یک جنبه اشتراکی می‌باشد که ما از وجود آن بی‌اطلاع هستیم.

بدون شک تنها خدا ما را از خطایمان رهایی می‌بخشد. تنها او بوسیله بخشش خود ما را دوباره در مقام فرزندی مستقر می‌نماید و اما بخششی که او

عطا می کند ما را مجدداً در بطن خانواده فرزندان او جای می دهد یعنی ما را دوباره در وحدتی مبتنی بر محبت برادران استوار می سازد.

«باشد که رنج و شکنجه خداوند ما عیسی مسیح و شایستگی مریم عذرا و تمام مقدسان ... برای تو سرچشمه بخشش، فزونی حیات الهی و عطیه حیات جاودان گردد.»

پس بهنگام خروج از محل اعتراف، بصورت شخصی نیستیم که از بار گناهان خود خلاص شده و با ضعف خود دست بدست داده باشم بلکه فردی هستیم با قلب تازه شده «پسر» و «برادر» و قوی دل از محبت پدرم و تمام برادرانم.

* * *

در قدرت روح القدس

ما در قسمتهای قبل کوشیده ایم تا با هم مواردی از غنای بخشش خدا را کشف نماییم. ولی بیدهی است که هیچکس نخواهد توانست این غنا را فهرست برداری کند زیرا خدا برای مراحم خود اندازه معینی در نظر ندارد. او مجموع آنچه را که می تواند به ما عطا کند بدون سنجیدن عطا می کند. او با ساکن شدن در قلب ما توسط روح القدس، خود را واگذار می نماید.

همچنین بهنگام خروج ما از محل اعتراف خدا در درون ما یک قدم جلوتر از پیش برداشته است و ما برای از سرگرفتن یک زندگی جدید در قدرت روح القدس که خدا توسط آن ما را احیاء کرده است، آماده شده ایم.

در این مرحله که رهروی ما بسوی خدا از آن آغاز می گردد، نخستین قدم باید صحیح برداشته شود. این قدم را با هدایت مسیح توسط کلمات کشیش که برای ما وظیفه ای جهت توبه مشخص می کند، برخواهیم داشت، زیرا این «وظیفه» «مجازات» نیست که بعلت گناهان مان برای ما تعیین شده باشد، بلکه حقیقتاً قدم اولیه ای است در زندگی تازه شده ما و ما آن را تحت نظر مسیحی که ملاقات کرده ایم و در قدرت روح القدسی که در قلب ما ساکن است، برخواهیم داشت.

شرایط شفای معنوی ما

اگر قلب ما نسبت به پدرمان از محبت مملو است، ملاقات با او باید ما را به این امر هدایت نماید که تمام قوای خود را برای ترمیم اعمال بدی که انجام داده ایم مصروف داریم.

از راه آزمایش وجدان، افکار، سخنان، اعمال و همچنین رفتار خود را نسبت به خدا و برادرانمان مد نظر قرار می دهیم.

از راه اعتراف، توبه خود را از گناهان اعلام کرده و تصمیم جدی گرفتیم که دوباره به راه گناه برنگردیم.

خدا، از راه بخشش خود ما را تطهیر کرده، تبرئه می نماید و ما را در محبت مان نسبت به او و برادرانمان قوی می سازد. ولی اثر گناهان ما و نتیجه آنها همچنان باقی می ماند. آنها به ضایع کردن کار خدا در قلب برادرانمان ادامه می دهند و بدین ترتیب محبت خدا را جریحه دار می نمایند.

البته مسیح توسط وفای نمونه و کامل خود نسبت به پدرش گناهان تمام انسانها را جبران و ترمیم نمود، معذالک خدا که پدرماست، فرزندان خود را توسط محبتش کوچک و حقیر نمی سازد بلکه با ما بعنوان انسانهای بالغ و مسئول رفتار می کند.

همچنین جبران دین گناهان ما توسط مسیح شامل حال ما بعنوان عروسکهای بی اراده نمی شود. ما خود باید فعالانه در آن شرکت جوییم. نه اینکه اعمال ما بخودی خود می توانند گناهان ما را جبران سازند بلکه تنها بشرط پیوند به اعمال مسیح است که اعمال ما خواهند توانست در راه این هدف به کمال رسند.

توبه در صورتی که از این نقطه نظر مورد توجه قرار گیرد حرکتی است که ما توسط آن فعالانه در عملی که جبران کننده و ترمیم دهنده گناهان بوده و مسیح آن را بخاطر گناهان ما انجام می دهد، داخل می شویم. این عمل حرکتی است که توسط آن ما از روی اراده اعمال گناهکارانه خود را مورد پرسش قرار می دهیم و در عین حال آنها را بوسیله اعمال دیگری جایگزین می نماییم که در طی آنها سلوک ما در مقابل خدا از ریشه مورد تجدید نظر قرار گرفته و دوباره در وفا به محبت خدا مستقر می شود.

اکنون به ذکر نمونه ای می پردازیم: اگر ما توسط افتراء زدن بیکی از همسایگان گناه کرده باشیم نباید فقط به اقرار این گناه در نزد کشیش و گرفتن بخشش قناعت نماییم، بلکه باید کوشش کنیم که با از بین بردن اثرات این گناه، آن را جبران نماییم. مثلاً در نزد همسایگان آشکارا اعلام کنیم که آنچه گفته ایم غلط بوده است.

مسلماً تمام توبه های جبران کننده و ترمیم دهنده گناه با مشکلات، سرشکستگی و حتی رنج همراه می باشند. ما باید بخاطر داشته باشیم که چگونه وفای ترمیم بخش مسیح او را بسوی سرشکستگی، مبارزه و متحمل شدن رنج و شکنجه هدایت کرده بسوی مرگ بر روی صلیب سوق داد. بنابراین سهیم شدن ما در آن کاری بس عادلانه خواهد بود. ولی کافی نیست آنچه را که گناه ما ویران کرده است مرمت نماییم، بلکه چنانچه محبت محرک تصمیم گیری ما جهت احتراز از گناه، صادقانه بوده است، باید اقدامی نیز بعمل آوریم که دوباره به راه گناه برنگردیم.

بهترین راه برای از بین بردن علف هرزه حمله به ریشه آن می باشد. چون اگر ما به از بین بردن ساقه و شاخ و برگ آن اکتفاء نماییم، علف هرزه بعد از مدتی دوباره سر از خاک بر خواهد آورد.

به همین ترتیب شفای معنوی ما فقط با حمله به ریشه بدی در تمام نقاطی که آلوده به گناه می باشد امکان پذیر است و چنانچه در این باره دست به کوشش نزنیم بیماریهای ما هرگز علاج نخواهند یافت و ما همواره دچار اشتباهات مشابه خواهیم بود.

لطف خدا بالاتر از آن است که با نسخه های پزشکی قابل مقایسه باشد، اما خدا برای کسانی که جهت مراقبت از خود تلاش نمی نمایند، معجزه نمی کند. از این جهت توبه عملی است که ما آن را آزادانه قبول کرده و برای مداوای علت گناهان خود به کار می بندیم.

گفتگوی کشیش و شخص توبه کار

در محل اعتراف کشیش نماینده عیسی مسیح زنده در کلیسا بوده و در آن واحد هم قاضی و هم طبیب روح ما است. کشیش با موافقت ما توبه ما را بعنوان اولین قدم در راه زندگی جدیدی که برای ما شروع می شود، تعیین می کند. اما مسلماً برای اینکه توبه ای که او برای ما تعیین می کند ثمره ای بار آورد باید با آنچه تحت مراقبت و مداوا قرار می گیرد توافق داشته باشد.

برای رسیدن به این هدف مناسب است که پس از خاتمه اعتراف بین کشیش و توبه کار گفتگویی برقرار شود. این گفتگو را می توان از برخی نقطه نظرها با گفتگویی که بین بیمار و طبیب برقرار می شود، مقایسه نمود.

طبیب در حضور یک بیمار سعی دارد نوع بیماری وی و علت آن را تشخیص دهد و از این جهت او از چیزهایی که بیمار خود برایش بازگو می کند و نیز از جوابهایی که به سؤالهایش می دهد، مطالب را برای خود روشن می سازد. در واقع او می داند که علائم بسیار مختلف و ظاهراً بدون ارتباط بیکدیگر می توانند فقط بدلیل فعالیت ناقص تنها یک عضو پیدا شوند. پس هدف گفتگوی طبیب با بیمار این است که طبیب علت عمیق و نهان بیماری را دریابد. بعد از تشخیص علت او می تواند مداوایی را که بر حسب تشخیص او قادر خواهد بود سلامتی را به بیمار بازگرداند، تجویز نماید.

در محل اعتراف گفتگوی بین کشیش و توبه کار عیناً همینگونه است. در واقع بایستی اقرار کنیم که ما به تنهایی در مقابل خود و خطاهایمان جهت مشخص کردن عیبها و تعیین اقداماتی که باید به لطف خدا برای جلوگیری از گناه بعمل آوریم، ناتوان هستیم. برای نشان دادن این امر که گفتگو با کشیش جهت آماده کردن توبه ای که او برای ما تعیین می کند چقدر مطلوب و حتی لازم است، در اینجا چند نمونه آورده می شود:

۱- «اقرار می کنم در حالی که ناظر بی عدالتی بودم، هیچ اقدامی نکردم.»

علل عمیق و پنهانی این خطا می تواند بسیار گوناگون باشد و بالنتیجه نوع اقدامی که برای جلوگیری از تکرار آن بعمل می آید نیز متنوع است. شاید این خطا از آنجا ناشی شده است که شما نمی دانستید چه جوابی بدهید و یا افکار شما در آن لحظه مغشوش بوده است ... در این صورت آنچه که مطرح می باشد این است که ادراک شما از عدالت به حد کافی رشد نکرده است. جبران این خطا ممکن است بصورت مطالعه کتب مربوطه یا یک رشته بحث و گفتگو با شخصی که در این باره صلاحیت دارد، تعیین شود.

شاید این خطا از آنجا ناشی شده است که هدف درونی شما ملاحظه کاری یا پیشرفت بوده است مثلاً: از آن ترس داشتید که آینده خود را بمخاطره بیاندازید یا اینکه کار خود را از دست بدهید. در این صورت آنچه که مطرح است بی همتی شماست و این همان مطلبی است که باید تحت کنترل قرار گیرد. ممکن است شما با کشیش عملی را بعنوان توبه انتخاب کنید تا توسط آن در ترمیم این بی عدالتی و در دفاع از عدالت، در حضور دیگران کوشا باشید.

۲- «در طی یک بحث از همسایه خود، عصبانی شدم ...»

این خطا شاید به این دلیل روی داد که نقطه نظر همسایه صالح نبوده است. در این صورت شما اعتدال خود را از دست داده و گذاشتید که اعصاب یا احساسات بر شما غلبه کند ... توبه ای که تعیین می شود ممکن است بصورت رفتن نزد پزشک و مشورت با وی جهت معالجه اعصاب بوده یا بصورت ساده تر و تنها توجه بیشتر به خواب منظم باشد ... توبه ای را که در یکی از دفعات تعیین کرده بودم بخاطر می آورم. تعیین توبه برای شخصی مطرح بود که بدون احتیاج تا پاسی از شب بیداری می کشید و بعلت کم

اعترافی که جنبه کاملاً شخصی دارد

ارزش یک مکالمه در محل اعتراف به آنهایی که در آن حضور می‌یابند یعنی تا حدی به ما و تا حدی به کشیش که او را مخاطب قرار می‌دهیم بستگی دارد.

آنچه به ما بستگی دارد

بنظر می‌آید که این قسمت بطریقه اقرار ما به گناهانمان بستگی دارد. در صورتی که اعتراف ما غیر شخصی بوده و مربوط به همه یا مربوط به هیچکس نباشد، کشیش در جواب ما چه می‌تواند بگوید؟ جواب او بخصوص اگر در اثر شنیدن اعتراف‌های متعدد در طی چندین ساعت خسته شده باشد، مبتنی بر کلماتی عام خطاب به همه انسانها خواهد بود جوابی که از آن مطلب مفیدی عایدمان نخواهد شد جوابی که حاوی چند کلمه دلگرم‌کننده یا سخنی درباره قرائت انجیل روز یکشنبه یا انجیل روز عید مربوطه خواهد بود.

ولی برعکس اگر اعتراف ما بقدر کافی مربوط به شخص خودمان باشد، کشیش از میان آن مطلبی بر می‌گزیند که بنظرش مهمتر از دیگر مطالب می‌آید.

از طرف اعتراف‌کننده این گفتگو باز هم بستگی به آن دارد که با چه اعتمادی به آن می‌نگرد و تا چه حد عمیقانه خود را تسلیم آن می‌نماید. پرواضح است که اگر سعی داشته باشم آنچه را در ته قلب دارم از کشیش مخفی بنمایم، مطلبی مفید از گفته‌های او دستگیرم نخواهد شد، شاید در قسمتی از بازی قایم موشک ببرم ولی چیزی بسیار پر ارزش تر که برای سلامتی روح ضروری است از دست خواهم داد. اما در مورد مسئله اعتماد، امکان دارد با نزدیک شدن به راز توبه بخوایم بر یک یا دو نکته‌ای که موجب تشویش و ناراحتی من هستند بیشتر تکیه نمایم. از آنجایی که ممکن است در ضمن اعتراف کشیش مطالب مرا بخوبی درک نکرده باشد، برعهده

خوابی و خستگی با کسانی که ملاقاتشان می‌کرد اوقات تلخی می‌نمود: توبه وی چنین بود: «شما برای مدت پانزده شب هر شب ساعت ۹/۵ به رختخواب خواهید رفت...» اینگونه توبه‌ها که در محل اعتراف تعیین می‌شوند نباید مایه تعجب کسی گردد، چون انسانها تنها روح نیستند بلکه زندگی معنوی آنها تا حدی به جسمشان بستگی دارد. محبت نسبت به دیگران گاهی باعث می‌شود که اقداماتی بسیار ساده انجام شود که البته در عین سادگی انجام آنها همیشه سهل نیست.

این خطا شاید به این دلیل روی داده باشد که همسایه شما حقایقی را درباره شما به شما بازگو کرده بود... در این صورت دلیل آن غرور شما می‌باشد. در اینجا توبه‌ای که تعیین می‌شود ممکن است این باشد که شما تمام بحث را در حضور همسایه بخاطر آورده و اقرار کنید که اشتباه از جانب شما بوده است.

این خطا شاید هم به این دلیل روی داده باشد که در طی بحث دینی شما متوجه شدید که طرف بحث شما در این موضوع از شما قوی‌تر می‌باشد و این امر باعث عصبانیت شما شد. در این صورت دلیل آن ممکن است بسیار ساده باشد یعنی نادانی شما در مباحث دینی بنابراین باید سعی جدی کنیم تا معتقدات خود را بهتر شناخته و آن را بهتر بکار بندید.

مثل و نمونه از این قبیل بسیار است: مطالب بالا برای نشان دادن ارتباط بین گفتگوی کشیش و شخص توبه‌کار و آنچه که او بعنوان توبه برایمان تعیین می‌کند و معتقد ساختن ما به سودمند بودن این گفتگو کافی است.

من است که گفتگو را بر روی مطلبی که بیش از پیش ذهن مرا به خود مشغول می‌دارد، متمرکز سازم.

ارزش مکالمه همچنین به این بستگی دارد که تا چه حد مرتب اعتراف می‌کنیم و بویژه چه اهمیتی برای این اقدام قائل می‌شویم. به جهت بهره‌مندی بیشتر از راز توبه باید کاری بکنیم که این راز برای ما امری مهمتر از تشریفات باشد که ما در شبهای عید خود را برای آن با عجله آماده می‌سازیم. درباره شخص بیماری که با چنین طرز فکری به دیدن پزشک می‌رود چه می‌توان گفت: «نزد پزشکی می‌روم که سرش از همه پزشکان دیگر شلوغ‌تر است و در ساعتی می‌روم که مطب از همیشه شلوغ‌تر. با این تفصیل مطمئن هستم که معاینه بسرعت انجام خواهد شد...؟»

مردی را بخاطر می‌آورم که به این ترتیب اعتراف کرد: «اعتراف می‌کنم به خدا... ای پدر من اقرار می‌کنم گناهی را همانند گناه سال گذشته مرتکب شدم... و باز گناهی را مرتکب شدم که پارسال هم مرتکب شده بودم... و باز گناهی را که مثل گناه سال قبل بود مرتکب شدم... (او در حدود ده دوازده گناه دیگر را بهمین منوال برشمرد و بعنوان توبه همانند سال گذشته یکبار دعای «ای پدر ما» و یکبار هم «درود بر تو ای مریم عذراء» را خواهم خواند...» او قبل از اینکه من بتوانم چیزی به او بگویم و بخشش گناهان وی را بدهم از اعترافگاه خارج شد... من نیک می‌دانم که اعترافهایی که به این درجه می‌رسند نادرند، ولی موارد بسیاری دیده می‌شوند که بدون اینکه به این درجه برسند با این اعتراف مشابه هستند.

آنچه به کشیش بستگی دارد

نخست همه کشیشان نمی‌توانند تمام هدایای الهی که هانت را داشته باشند... کشیش شهر آرس برای گوش فرا دادن به اعترافات از فیض خاص الهی برخوردار بود. او یک قدیس بود، اما تمام آنهایی که از سوی کلیسای

مقدس در شمار قدیسان قرار گرفتند، از چنین فیضی برخوردار نبودند، چون هیچکدام از آنها کشیش آرس نبود.

بعلاوه هیچ کشیشی شبیه کشیش دیگر نمی‌باشد: کشیشانی هستند که ما سازش بیشتری با آنها داشته و آنها ما را بهتر درک می‌کنند و احساس اعتماد بیشتری را در ما برمی‌انگیزاند.

به این دلیل و به دلایل دیگری که بفکرم خطور نمی‌کند بهتر است کشیشی را برای اعتراف انتخاب کنیم که معمولاً جهت اعتراف به او مراجعه نماییم. منتهی این امر به دو شرطی که به عقیده من بسیار مهم می‌باشند، بستگی دارد.

شرط اول این است که این انتخاب از روی دلایل ایمانی انجام گیرد و نه دلایل انسانی: از روی ایمان یعنی در راه سلامتی روح ما.

طبیعی‌ترین عکس العمل گاهی این است که کشیشی را انتخاب کنیم که کمتر از دیگران ما را می‌شناسند، بخودمان می‌گوییم: «فلان کشیش مرا بخوبی می‌شناسد اگر گناهانم را به او اعتراف کنم در آینده درباره من چگونه فکر خواهد کرد؟...» این امر بی‌اطلاعی ما را از شرایط مطلوب جهت بهره‌مندی از راز توبه را می‌رساند و نشانگر فقدان ایمان ماست.

دومین شرط این است که انسان قابلیت آن را داشته باشد تا در برخی از مواقع نزد کشیشی ناشناس اعتراف نماید چون اعتراف همیشگی و منحصر در نزد همان کشیش خطری در بر دارد چون ممکن است این امر که اعتراف ما خطاب به شخص معینی نیست بلکه خطاب به خود عیسی مسیح می‌باشد، از نظر دور بیفتد. انسان باید بتواند نزد هر کشیشی اعتراف نماید زیرا هر کشیشی حتی کشیشی که برای ما نفرت‌انگیز است و حتی نالایق‌ترین و گناهکارترین آنها... برای بخشیدن گناهان ما نماینده عیسی مسیح است.

* * *

بازگشت پسر گمشده

تابلویی از رامبراند در موزه ارمتاژ سن پترزبورگ



اثری است بیکران،

و در تمامی تاریخ هنر، چشم اندازی است گشوده

بر روی فضایی محرمانه و یگانه.

این اولین تصویر در «ابعاد طبیعی» است

پدر در نهایت شکوه،

در شروع همه چیز،

عظمت خویش را حک می کند.

قامت وی، خمیده چون کمان،

در انحنایی کامل،

در میان مدارهای هستی بخشی که در زیر طاق می درخشند،

تجسم گردیده است.

چهره اش به چهره نابینایان می ماند،

چرا که چشمانش را در راه حرفه پدر بودنش فرسوده است:

کاویدن شب،

و با همان نگاه، پاییدن بازگشت نامحتمل،

و تمامی اشکهایی که در نهان ریخته است...

آری، همانا اوست، پدری که بیش از همه گریسته است.

به پسر می نگرم.

گردنش همانند گردن محکومین به اعمال شاقه است

جامه مندرسش که بی شباهت به بادبانهای قایقی درهم شکسته و متروک

این چهره و سیمای بسیار مقدس را
که عاشقانه تو را نظاره می کند...

بین که چگونه تو را بر کف دستانم حک کرده ام،
آنقدر که در نظرم پر بها هستی.

این دستان، تنها ارمغانی است که برایت دارم،
دستان ملتهدی که دلسوزی مادرانه در آن موج می زند و ترحم پدرانه از آن
ساطع می شود،
اینک همچون ردایی بر روی شانه های نحیف نهاده شده اند،
زیرا که از راهی بس دور می آیی...

نگون بختی می باید تا شهادت سر بر آورد.
و از آمیزش بردباری که انتظار می کشد،
و انتظاری که گوش فرا می دهد،
مجاورۀ غیر قابل تخطی مولود می گردد.
اعتماد ما دیگر به خودمان نیست،
بلکه به آن کسی است که ما را دوست می دارد.

نیست،
با چین و شکن های درهم فرو رفته،
هنوز از تند بادهای طوفانها، حکایت ها دارد،
پاشنه های صاف شده اش،
همچون جداره های کشتی درهم شکسته ای
که به تخته سنگهای ساحل برخورد کرده است،
مملو از جراحتهای تمامی آوارگی هاست.
غریق در انتظار داور است،
و می گوید: «بامن همانند کمترین خدمۀ خانۀ خود رفتار کن».

او هنوز نمی داند که در نظر چنین پدری،
آخرین نفر از مطرودین، اولین همگان است.
گمان می برد که داوری خواهد شد،
لیکن خود را در مأمن می یابد،
فرسوده، رها شده و ترک شده همچون کفشهایش،
سرانجام خود را لایق دوست داشته شدن می بیند.

همچون نوزادی که از شکم مادر متولد می شود،
تولدش محققاً به انجام می رسد.
ندای مسکوت بطنی که از آن روی برتافته بود،
و اکنون گونه اش را بدان چسبانده است،
سرانجام در گوشش زمزمه می کند. او می شنود...
به بالا نگاه کن و بنگر،